مبرة الآل والأصحاب

محبت خديجه برايم
رزق داده شده است

محمد سالم الخضر

ترجمة كتاب (إني رزقت حبها)

اللغة الفارسية



فهرست

موضوع

صفحه

فهرست

پیشگفتار

فصل اول

خدیجه رضی الله عنها..خانم و مادر

ازدواج اول خدیجه

ازدواج خدیجه رضی الله عنها با مصطفی صلی الله علیه و سلم

ازدواج خدیجه را چه کسی به عهده داشت؟

روایات ضعیف در مورد اینکه چه کسی خدیجه را به ازدواج داد

سن خدیجه رضی الله عنها هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و سلم چند سال بود؟

بهترین تحفه یی که برای شوهرش تقدیم کرد

محبت خدیجه برایم ارزانی شده است

نیکویی پیامبر صلی الله علیه و سلم به خدیجه پس از وفاتش

فرزندان خدیجه رضی الله عنها

دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم

1. زینب رضی الله عنها
2. رقیه رضی الله عنها
3. ام کلثوم رضی الله عنها
4. فاطمه رضی الله عنها

ثمره ازدواج خدیجه با غیر رسول الله صلی الله علیه و سلم

5. هند بن ابی هاله رضی الله عنه

6. هاله بن ابی هاله
7. هند بنت عتیق رضی الله عنها

فصل دوم

پایداری و فداکاری به خاطر خدا و پیامبرش صلی الله علیه و سلم

زمانی که وحی فرود آمد

حکایت افسانه یی دروغین در رابطه به امتحان وحی از جانب خدیجه

در دره بنی هاشم

وفات خدیجه رضی الله عنها

فصل سوم

فضیلت و منزلت عالی خدیجه رضی الله عنها

احادیثی که در مورد خدیجه رضی الله عنها روایت شده است

برخی از احادیث ضعیفی که از خدیجه رضی الله عنها و یا در مورد وی روایت شده است

فهرست مراجع

پیشگفتار

خواننده گرامی!

من و تو اکنون در برابر شخصیتی قرار داریم که دریای بیکران قربانی و از خود گذری در راه دین الهی است، اینجا درنگ می کنیم تا از آب شیرین و گوارایش سیراب شویم و امروز با بیان نمونه های ایمانی زیر، عطش و تشنگی خویش را فرونشانیم.

خواننده گرامی! ما در برابر خانمی قرار داریم که مانند سایر بانوان نیست.

اگر خداوند در باره همسران پیامبر علیه السلام فرموده است: **(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاء)**[1]

---

(1) سوره احزاب ، آیه 32.

خدیجه بنت خویلد عالی تر از آن است، و بدون شک او مانند سایر همسران پیامبر علیه السلام نیست.

خدیجه از جمله بانوان، نخستین خانمی است، بلکه اولین کسی است که ایمان آورد.[2]

او نزد پیامبر علیه السلام از محبت و منزلت عالی یی برخوردار بود، بلکه از لحاظ نسب نیز؛ زیرا پیامبر علیه السلام از سلسله نسب قصی، غیر از او و ام حبیبه دیگری را به ازدواج نگرفت.[3]

او فضیلت و منزلت عالی یی دارد؛ زیرا ذات الهی با ازدواج وی با پیامبر

---

(2) عمدة القاری، 63/1، زهری، قتاده، موسی بن عقبه، ابن اسحاق، واقدی و سعید بن یحیی گفته اند: نخستین کسی که به خداوند و پیامبرش ایمان آورد، خدیجه، ابوبکر و علی رضی الله عنهم بودند.

(3) فتح الباری، 134/7.

علیه السلام او را گرامی داشت و ثمره ازدواج شان فرزندان عزیزی بودند، چنانچه فاطمة الزهراء دختر پیامبر علیه السلام نیز از او به دنیا آمده است.

پیامبر علیه السلام خدیجه را گرامی میداشت، او را بیشتر یاد می کرد و به خاطر او قهر می شد و او را می ستود؛ زیرا او نزد پیامبر گرامی بود. در حالی که او همسر پیامبر علیه السلام بود، رسول الله علیه وسلم به پیامبری مبعوث شد. او از جمله بانوان، نخستین خانمی است که ایمان آورد و پیامبر علیه السلام آنچه در رابطه به وحی مشاهده می کرد، به وی اطلاع می داد. او به پیامبر دلداری می داد و می گفت: تو پیامبری و تو نزد الله عزیزی. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در کوه حراء به عبادت ذات الهی می پرداخت، او برایش غذا آماده می کرد

و در راستای عبادت خداوند او را مساعدت می نمود، و هر آنچه را پیامبر دوست داشت، برایش میسر می ساخت.[4]

دانشمندان امت اسلامی اختلاف ندارند بر اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت با دیگری غیر از خدیجه ازدواج نکرد و تا آنکه وی وفات نکرده بود، با همسر دیگری ازدواج نکرد و از همسرانی که کنیز نبودند، غیر از او، دیگر همسرانش فرزندی به دنیا نیاوردند، و او نخستین کسی است که به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و سلم ایمان آورد ".[5]

خدیجه رضی الله عنها به هوشیاری، اخلاق حمیده و پاکدامنی که مورد اعجاب مردم

---

(4) الشریعة، تألیف آجری، 357/4.
(5) الاستیعاب، 1819/4.

مکه بود شهرت داشت و مردم او را به لقب «طاهره» می شناختند.[6]

ذات الهی، عقل رسا و اخلاق حمیده به وی ارزانی داشته بود و تجارتش را به گونه خوب اداره وسرپرستی می کرد. او آمادگی داشت تا رفیق وهمراه پیامبر، شریک زندگی و مددگار دعوتش، بلکه همسرش در آخرت باشد.

با چنین برازندگی های شاخی در شخصیت خدیجه رضی الله عنها، وی بدون تردید به پذیرش و قبول دعوت پیامبر علیه السلام مبادرت ورزید.

---

(6) چنانچه در سیر اعلام النبلاء، 111/2 تذکر یافته که زبیر بن بکار گفته است: "أم المؤمنین خدیجه رضی الله عنها در جاهلیت «طاهره» گفته می شد، و مادرش فاطمه بنت زائده عامری است".

فصل اول

خدیجه رضی اللّٰه عنهما ....خانم و مادر

‘‘‘

ازدواج اول خدیجه

خدیجه رضی الله عنها قبل از رسول الله صلی الله علیه وسلم با ابو هاله بن زراره تمیمی ازدواج کرده بود، و دو پسرش هند و هاله از وی به دنیا آمدند، و پس از وی با عتیق بن عائذ مخزومی ازدواج کرد که ثمره این ازدواج دختری به اسم هند بود.

ذهبی در تألیفش گفته است: "خدیجه رضی الله عنها، نخست همسر هاله بن زراره تمیمی بود، سپس همسر عتیق بن عابد بن عبد الله بن عمر بن مخزوم، و پس از وی با پیامبر صلی الله علیه وسلم که بیست و پنج سال داشت ازدواج کرد، در حالی

که خدیجه پانزده سال بزرگتر از پیامبر صلی الله علیه وسلم بود".[7]

بلاذری در تألیفش گفته است: "خدیجه قبل از پیامبر صلی الله علیه وسلم همسر ابو هاله هند بن نباش بن زراره اسدی از قبیله تمیم بود و از وی هند بن الی هاله را به دنیا آورد و اسم او را مانند پدرش، هند گذاشت، سپس همسر عتیق بن عابد بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بود، که او خدیجه را طلاق داد و سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم با وی ازدواج کرد.

خدیجه نامزد ورقه بن نوفل بود ولی خداوند او را به پیامبرش ارزانی داشت".[8]

ابن سعد در تألیفش موسوم به «الطبقات» به روایت از واقدی با ذهبی

---

(7) سیر اعلام النبلاء، 111/2.
(8) أنساب الأشراف، 537/2.

و بلاذری مخالفت ورزیده و گفته است: نخستین کسی که با او ازدواج کرد ابوهاله بود، که اسم وی هند بن نباش بن زراره است، و از وی پسری به اسم هند به دنیا آورد، سپس با عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی ازدواج کرد و از وی دختری به اسم هند به دنیا آورد، که صیفی بن امیه بن عابد بن عبدالله پسر کاکای هند با وی ازدواج کرد، فرزندان او را به خاطر خدیجه، فرزندان طاهره می گفتند، این سلسله نسب در مدینه وجود داشت که بعدها از میان رفتند و خدیجه رضی الله عنها را «ام هند» می گفتند.[9]

آنچه را واقدی گفته است با آنچه در تاریخ شهرت دارد، تفاوت دارد. مشهور است که خدیجه رضی الله عنها قبل از پیامبر صلی الله علیه وسلم فقط با دو

---

(9) به کتاب: الطبقات الکبری، 8/ 14 ، 15 مراجعه کنید .

تن (ابوهاله زراره تمیمی) و (عتیق بن عابد) ازدواج کرده است.

صیفی بن امیه بن عابد –که قبلا تذکر یافت – شوهر دختر خدیجه رضی الله عنها است نه شوهر خود وی.

در «أنساب الأشراف» تألیف بلاذری به معنی زیر نگاشته شده است: "خدیجه برای عتیق دختری به اسم هند به دنیا آورد که او را صیفی بن امیه بن عابد بن عبد الله به ازدواج گرفت و ثمره این ازدواج فرزندی به اسم محمد بود که به بنی محمد بن صیفی در مدینه «فرزندان طاهره» گفته می شد".[10]

(10) أنساب الأشراف، 2/ 538.

ازدواج خدیجه رضی الله عنها با مصطفی صلی الله علیه وسلم

آیا ممکن است جوانی که تا کنون ازدواج نکرده و در عنفوان جوانی قرار دارد با خانم طلاق شده و یا بیوه یی ازدواج نماید؟

این مطلب نزد اکثریت جوانان و یا به صورت کل در جامعه ما غیر عملی و مشکل به نظر می رسد، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم در ازدواج با خدیجه رضی الله عنها درسی آموخت که بایست همسر صالحه و نیکویی را هر چند دختر نباشد، اختیار کرد.

صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و سلم جوانان را در ازدواج با دختران باکره تشویق نموده است، چنانچه پیامبر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری

چنین توصیه کرده اند. جابر روایت می کند که: (با خانم بیوه یی ازدواج کردم و پیامبر صلی الله علیه و سلم برایم فرمودند: ای جابر ازدواج کردی؟ [جابر] گفت: گفتم: بلی، [پیامبر صلی الله علیه و سلم] گفت: دختر باکره است یا بیوه؟ [جابر] گفت: گفتم: ای رسول الله، بیوه است. [پیامبر صلی الله علیه و سلم] گفت: چرا دختری را به ازدواج نگرفتی، تا با او بازی می کردی و او با تو بازی می کرد، یا [پیامبر صلی الله علیه و سلم] گفت: او با تو می خندید و تو با او می خندیدی، [جابر] گفت: برای پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتم: عبد الله (پدرش) وفات نموده و نه یا هفت دختر از او باقیمانده، و من خوش نداشتم یک تن دیگر مانند آن ها را بیاورم و خواستم خانمی را بیاورم که سرپرستی آن ها را نموده و کار ایشان را به

صلاح آورد. [پیامبر] گفت: خداوند برایت برکت دهد، یا برایم دعای خیر کرد).[11]

این مطلب را انکار نمی نمایم و العیاذ بالله برخلاف توصیه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرا نمی خوانم. ولی می خواهم معانی این توصیه نبوی صلی الله علیه و سلم را با هم یکجا احساس نماییم. پیامبر که پدر همه مؤمنان است، سعی می ورزد تا ازدواج را که جوانان به گونه عاطفی بدان علاقمند اند، برایشان فراهم سازد. ملاحظه می نماییم وقتی به جابر انصاری رضی الله عنه چنین توصیه می کند، جابر رضی الله عنه عامل ازدواج با خانم بیوه را رعایت حال نه یا هفت خواهرش میداند؛ زیرا دختر باکره مشکلات او را رفع نمی سازد بلکه بیشتر می نماید. درین صورت پیامبر صلی الله علیه و سلم نظر جابر را

---

(11) صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب استحباب نکاح البکر، حدیث شماره 3638.

تایید نموده و به نزول برکت بر وی دعا می کند.

بلی، تشویق در ازدواج با دختر باکره، معنایش روگردانی از ازدواج با خانم بیوه نیست.

اصحاب پیامبر رضوان الله علیهم اجمعین زنان مطلقه وبیوه را غرض کسب اجر و پاداش الهی ویا به منظور علاقمندی به بانوان صالحه اگرچه بیوه می بودند، بیشتر به نکاح می گرفتند.

زن بهترین متاع دنیا است، چنانچه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند: (همه دنیا متاع است و بهترین متاع دنیا خانم صالحه است).[12]

---

(12) سنن نسائی، کتاب النکاح، باب المرأة الصالحة، حدیث شماره 3232 و سند آن صحیح است.

هرگاه خانم صالحه بهترین متاع دنیا باشد پس باید هر شخص متاع خوبی را انتخاب نماید.

چگونه است هرگاه ما در مورد خانمی صحبت می نماییم که سرور بانوان جهان است؟

"خدیجه رضی الله عنها الگوی بانوی صالحه یی است که زندگی مرد بزرگی را تکمیل می نماید. پیامبران قلوب خیلی حساسی داشتند و عهده دار بخش بیشتر واقعیتی بودند که می خواستند آن را تغییر دهند و مشکلات بزرگ جهاد و مبارزه در راه آوردن سعادتی را که می خواستند بدان نایل شوند، تحمل می کردند. ایشان در زندگی شخصی شان به کسی نیازمند بودند که آسایش و آرامش را در زندگی خصوصی شان فراهم آورده، ایشان را درک نموده و با ایشان همکاری نماید، که خدیجه رضی الله عنها در این صفات پیشتاز بود و در زندگی حضرت

محمد صلی الله علیه و سلم تأثیر بزرگی داشت". [13]

ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها در میان قبیله قریش سلسله نسب عالی داشت. خیلی با شرافت بود و دارایی زیادی داشت، و خویشاوندانش سعی می ورزیدند با او ازدواج کنند. او مردان را به خاطر تجارت اموالش استخدام می کرد و با مضاربت، قسمتی از مالش را برای آنان می داد. زمانی که از صداقت، امانت داری و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و سلم شنید، شخصی را فرستاد، تا برای تجارت با مال و دارایی او به شام سفر نماید، و برایش بهتر از آنچه سایر تجار میدهند، بپردازد. پیامبر صلی الله علیه و سلم موافقت کرد و با غلام خدیجه که میسره نام داشت به سوی شام رفتند. در خلال

---

(13) فقه السیرة، تألیف غزالی، ص 78.

سفر و معاشرت میسره با پیامبر صلی الله علیه وسلم، علامات و معجزاتی را دید که آن را برای خدیجه رضی الله عنها حکایت کرد و وی به ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و سلم علاقمند شد.(14)

از جمله این علامات یکی هم این است: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به بصری از مناطق سرزمین شام آمد، در سایه درختی فرود آمد. نسطور راهب گفت: زیر این درخت حتما نبی یی فرود آمده است و سپس برای میسره گفت: آیا در چشمانش سرخی به مشاهده می رسد؟ گفت: بلی، که از او جدا نمی شود. گفت: او پیامبر است، و او آخرین پیامبران است.

میسره دو فرشته یی را می دید که در شدت گرمی روز بر او سایه می کردند،

---

(14) سیرة النبی ، تألیف ابن هشام، 244/1.

راوی گفته است: زمانی که پیامبر هنگام ظهر به مکه داخل شد، خدیجه آن را دیده است.

حکایت شده که میان رسول الله صلی الله علیه و سلم و مردی در مورد خرید و فروش بگو مگویی رخ داد و آن مرد برای پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: به لات و عزی سوگند یاد نما، پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: هیچگاه به آن دو سوگند یاد نکرده ام و من از کنار آن که می گذرم، از آن هر دو رویم را می گردانم.

آن مرد برای مسیره گفت: سوگند به خدا، این پیامبراست، راهبان ما صفت او را در کتب شان می یابند. در این حکایت روایت شده که تجارت پیامبر صلی الله علیه و سلم چند برابر آنچه که دیگران فایده می کردند، فایده کرد، و خدیجه چند برابر آنچه به سایر قریشی ها می داد، بر ایشان پرداخت.

به خاطر آنچه تذکر یافت و آنچه از امانت دارای و اخلاق عالی پیامبر از میسره شنیده بود، خدیجه رضی الله عنها علاقمند شد که پیامبر صلی الله علیه و سلم شوهرش باشد، و آنچه را در دلش داشت، با دوستش نفیسه بنت منبه در میان گذاشت، که او بالنوبه نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفت تا با آنجناب موضوع ازدواج با خدیجه را در میان بگذارد. پیامبر به این مطلب راضی شدو با کاکاهایش در این مورد صحبت کرد. آنان نزد کاکای خدیجه رفتند و از او برای پیامبر خواستگاری کردند، و بدین ترتیب ازدواج انجام یافت، در محفل عقد ازدواج، بنی هاشم و رؤسای قبیله مضر حضور یافتند. این ازدواج، دو ماه پس از برگشتن از شام صورت گرفت. و برای خدیجه بیست ماده شتر هشت یا نه ساله را مهر پرداخت. خدیجه در آن زمان چهل ساله بودو در آن روزگار، از لحاظ نسب، ثروت و عقل

بهترین زنان قومش بود، و او نخستین بانویی است که پیامبر صلی الله علیه و سلم با وی ازدواج کرده است، و تا مرگ وی، با همسر دیگری ازدواج نکرد.[15]

عینی گفته است: "زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم با او ازدواج کرد، بیست و پنج سال داشت. خدیجه رضی الله عنها مادر همه فرزندان پیامبر غیر از ابراهیم است که او از بطن ماریه به دنیا آمد. غیر از خدیجه همسر دیگری را نه قبل از وی و نه پس از وی تا مرگش ازدواج نکرد. او سه سال قبل از هجرت وفات نمود که برخی وفات او را پنج و برخی دیگر چهار سال قبل از هجرت میدانند. او با پیامبر صلی الله علیه و سلم بیست و چهار سال و ششماه زندگی کرد و پس از آن وفات یافت".[16]

---

(15) رحیق المختوم، 46/1 .
(16) عمدة القاری ، 63/1 .

ازدواج خدیجه را چه کسی به عهده داشت ؟

مؤرخان بر اینکه چه کسی عهده دار تزویج خدیجه رضی الله عنها بود، اختلاف نظر دارند، ابن اسحاق گفته است: خدیجه را پدرش خویلد به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و سلم درآورد. سهیلی، ابن کثیر و شامی گفته اند: ابن اسحاق گفته است که او را برادرش عمرو بن خویلد به نکاح داد. ولی این مطلب را در کتاب سیرت تألیف ابن اسحاق نیافتیم.

واقدی گفته است: این همه نزد ما اشتباه است، و آنچه به ثبوت رسیده، این است که پدر خدیجه، خویلد بن اسد قبل از حرب الفجار وفات کرده است، و

کاکایش عمرو بن اسد او را به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و سلم در آورد.

طبرانی در «المعجم الکبیر» از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و سلم گوسفند می چرانید. همچنان ایشان و شریک شان شترانی داشتند که برای خواهر خدیجه شتری را به کرایه دادند و چون وی سفرش را انجام داد، مبلغی بر دوش او باقیماند. شریک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد شان آمده و پولش را مطالبه می کرد. همچنان برای محمد صلی الله علیه و سلم می گفت: برو و ایشان می فرمود تو برو که من خجالت می کشم. روزی خواهر خدیجه برای آن کس که نزدش آمده بود، گفت: محمد کجاست که همراهت نمی آید؟ گفت: برایش گفتم، ولی او گفت که حیا می کند. او گفت: مردی را بدین حیای زیاد و پاکدامنی ندیده ام. [پیامبر] مورد علاقه خواهرش یعنی خدیجه

قرار گرفت و شخصی را نزد پیامبر فرستاد و گفت: نزد پدرم برو و از او مرا خواستگاری کن! [پیامبر] گفت: پدرت مال و دارایی فراوانی دارد و این کار را انجام نمیدهد. [خدیجه] گفت: نزد او برو با او دیدار کن و با او سخن بگو و در وقت مستی نزدش برو. پیامبرهمانطور عمل کرد و نزد او رفت. وی در همان حالت وی را به ازدواج شان درآورد. وقتی صبح شد و در مجلس [قوم] نشست، برایش گفته شد: کار خوبی کردی، او را به محمد به ازدواج دادی؟ گفت: آیا این عمل را انجام دادم؟ گفتند: بلی، از جا بلند شد و نزد خدیجه رفت، و گفت: مردم می گویند: من تو را به ازدواج محمد در آوردم در حالی که من این عمل را انجام نداده ام. [خدیجه] گفت: حرف هایت پراکنده نشود، زیرا محمد صلی الله علیه و سلم چنین و چنان است، و در این مورد اصرار می ورزید

تا آنگاه که پدرش راضی شد، سپس نزد محمد صلی الله علیه و سلم دو اوقیه نقره یا طلا فرستاد (اوقیه: 1428.4 گرام است)، و گفت: لباسی خرید نما و برایم هدیه بفرست و گوسفندی خرید نما و چنین و چنان کن. آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز چنان کرد.[17]

حسب آنچه تاریخ نویسان تذکر داده اند: مهر خدیجه رضی الله عنها بیست شتر ماده بود. حکایت شده شخصی که همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم برای خواستگاری خدیجه رضی الله عنها رفت، حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه بود.[18]

---

(17) المعجم الکبیر، 209/2 – 210 ، هیثمی در «مجمع الزوائد» گفته است: طبرانی و بزار روایت کرده است، و راویان سند طبرانی به جز ابوخالد والبی که ثقه است، سایر رجال صحیح اند، و راویان سند بزار همچنان است، به جز شیخ احمد بن یحیی صوفی که ثقه است ولی از راویان درجه رجال صحیح نیست .

(18) سیرة ابن هشام، 189/1 .

روایات ضعیف در مورد اینکه چه کسی خدیجه را به ازدواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم درآورده است؟

وقتی که اختلاف مؤرخان را بر اینکه چه کسی ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها را به نبی صلی الله علیه وسلم به ازدواج داد، تذکر دادیم. در این رابطه بایست روایات ضعیف مشهور را نیز تذکر دهیم تا کسی فریب آن را نخورد و آنانی که حقیقت جو اند متحیر نشوند، که به استعانت الهی می نگارم:

در رابطه به تزویج خدیجه رضی الله عنها تا جایی که در سیرت خدیجه رضی الله عنها ملاحظه گردید، منحصر به سه روایت زیر است:

1- امام احمد در مسندش از حماد بن سلمه از عمار بن ابوعمار از ابن عباس روایت می کند، حماد گمان کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم خدیجه را یاد کرد و پدرش نیز علاقمند بود که او را به ازدواج بدهد. خدیجه غذا و مشروبی ترتیب داد، پدرش و شماری از مردم قریش را دعوت کرد. آنان غذا خوردند و نوشیدند تا آنگاه که مست و بیهوش شدند، سپس خدیجه برای پدرش گفت: محمد بن عبدالله از من خواستگاری می کند، مرا به ازدواج او درآورید. او نیز خدیجه را به عقد ازدواج شان درآورد. خدیجه لباس های او را در آورد و لباس به وی پوشانید. با پدران چنان می کردند. وقتی از حالت سکر و مستی اش به هوش آمد، دید لباس پوشانیده شده است. گفت: این چه است و در چه حال استم ؟ خدیجه

گفت: مرا به محمد بن عبد الله به ازدواج دادی. گفت: آیا من به یتیم ابوطالب به ازدواج میدهم ؟ نه، سوگند هرگز نه. سپس خدیجه گفت: آیا خجالت نمی کشی؟ آیا می خواهی خودت را نزد قریش رسوا کنی. مردم را خبر میدهی که مست و بیهوش بودی و همچنان پیوسته گفت تا آنگاه که راضی شد.[19]

شیخ شعیب ارنؤوط در مورد این روایت تعلیقی نموده و گفته است: اسناد این روایت ضعیف است. حماد در اتصال سند این روایت شک و تردید دارد، و در این روایت تدلیس نیز واقع شده است. بیهقی در «دلایل النبوة» از حماد بن سلمه از علی بن زید از عمار بن ابوعمار روایت

(19) مسند احمد، حدیث شماره 2851.

نموده است، حدیث به علی بن زید برمی گردد و او ضعیف است.[20]

2- بزار در مسندش از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایت می کند که وقتی او از آنچه مردم در رابطه به ازدواج خدیجه با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن می گفتند، شنید. عمار گفت: من نسبت به همه در رابطه به ازدواج خدیجه با رسول الله صلی الله علیه و سلم میدانم، از جمله برادرانش بودم، فلهذا در جاهلیت دوست و نزدیک با وی بودم. روزی با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیرون شدیم و از برابر خواهر خدیجه که بر روی پوستی نشسته بود گذشتیم. مرا صدا کرد و من به سوی او رفتم و رسول الله (صلی الله علیه و سلم) توقف کرد.

---

(20) مسند احمد، 312/1.

خواهر خدیجه گفت: آیا دوستت نیازی به ازدواج با خدیجه ندارد؟ به پیامبر این مطلب را گفتم. پیامبر گفت: بلی، و سوگند به عمرم! نزد خواهر خدیجه رفتم و از موافقت پیامبر او را آگاه ساختم. او گفت: فردا نزد ما بیا، فردا نزد ایشان رفتیم، گاوی ذبح کرده بودند و بر تن پدر خدیجه لباس را پوشانده و برایش قبه ای ساخته بودند، با برادر خدیجه صحبت کردم، او به پدرش گفت و از رسول الله ومنزلت و مقام پیامبر به پدرش حکایت کرد و تقاضا نمود تا خدیجه را به ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم درآورد که او هم او را به ازدواج شان درآورد. از گوشت آن گاو غذایی تهیه کردند که از آن خوردیم. پدرش خواب شد، وقتی بیدار شد گفت: این لباس و قبه وغذا چیست؟ دخترش که با عمار

صحبت نموده بود، گفت: این لباسی است که دامادت محمد بن عبدالله آن را به تو پوشانیده، و گاوی است که برایت تحفه آورده و آن را زمانی که خدیجه را به ازدواج وی درآوردی، ذبح کردیم. او از ازدواج دادن انکار نمود و بیرون رفت تا به حجر رسید، بنی هاشم آمدند، و [پدر خدیجه] گفت: رفیق شما کجاست؟ شخصی که شما گمان می بردید من خدیجه را برایش به ازدواج داده ام؟ وقتی رسول الله را دید، گفت: اگر به ازدواج وی داده باشم خوب ورنه اکنون او را به ازدواج وی در می آورم.

بزار در مورد حدیث یاد شده گفته است: این حدیث را از عمار بن یاسر

فقط به همین ترتیب و اسناد میدانیم.[21]

هیثمی پیرامون حدیث یاد شده تعلیق نموده وگفته است: این حدیث را طبرانی و بزار روایت نموده اند، و در اسناد آن عمر بن ابوبکر شوملی است، و این شخص متروک است.

3- عسکری در «الاوائل» با اسنادش از سعید بن جبیر روایت نموده وگفته است: بانوان قریش در محفلی که داشتند گردهم آمدند، یهودی یی نزد آنان آمد و گفت: عنقریب پیامبری در میان شما مبعوث می شود، هر کدام شما که می تواند تربت و زمین مناسبی برای نسل وی باشد، پس آن را انجام دهد. آنان یهودی را دشنام دادند و راندند. این مطلب در دل خدیجه تأثیر نمود.

---

(21) البحر الزخار، 4/250.

او پیش از این رسول الله صلی الله علیه وسلم را استخدام نموده و با غلامش میسره به شام فرستاده بود. زمانی که خدیجه ورود آنان را می دید، مردی را دید که از اطراف مدینه می آید و در آسمان ابری وجود ندارد مگر به اندازه یی که بر آن مرد سایه می کند، که آن مرد همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم بود. خدیجه گفت: حرف یهودی راست است و آن شخص مبعوث و فرستاده شده، محمد است. پس برای محمد گفت: از من خواستگاری کن. پیامبر کاکایش ابوطالب را دید و گفت: خدیجه را برایم خواستگاری کن. گفت می ترسم چنین کاری را با بیوه قریش نکنند؛ زیرا تو یتیمی. [پیامبر] گفت: خدیجه را برای من خواستگاری کن. ابوطالب با پدر خدیجه دیدار نموده و برخی گفتند:

با کاکایش دیدار کرد – و همین روایت صحیح است- این مطلب را به وی تذکر دادند او با خدیجه ملاقات کرد و گفت: فلانی- برای مرد کهنسالی از قریش - از تو خواستگاری می کند. خدیجه گفت: پیر مردی که جوانی اش را گذشتانده و بد خلق شده، به چنین شخصی نیازی ندارم. برای خدیجه گفت: محمد چه؟ خدیجه گفت: او از مقام و منزلت والایی در میان قریش برخوردار بوده و زبان فصیح دارد. با دارایی ام بر او برمی گردم تا یار و غمگسار من شود. همان بود که عمویش شخصی را نزد محمد فرستاد که بیا خدیجه را برایت به زنی می دهم. ابوطالب نیز با پیامبر رفت. ابوطالب گفت: می ترسم که چنین کاری را نکنند. اگر خواهش ما را نپذیرند؛ این یک فضیحت

خواهد بود. او عقب نشینی کرد و با پیامبر حمزه را فرستاد آنان از کنار علی که با اطنال بازی می کرد، گذشتند و علی نیز با ایشان همراه شد. وقتی داخل منزل شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: ستایش خدایی را که زنده است و نمی میرد، گفتند: این سخن و حرفی است؟!! سپس آنچه می خواست و می خواستند صحبت کرد. گفتند: خوب صحبت نمودی ولی مهر را چه کسی به عهده می گیرد؟ علی گفت: پدرم. وقتی این سخن به ابوطالب رسید، علی را بوسه می کرد و می گفت: پدر و مادرم فدایت!

گفته اند: صحیح آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن زمان بیست و پنج سال داشت، و اگر این مطلب چنانکه در روایت بالا آمده صحیح باشد، علی در هنگام شهادتش بیش از هفتاد سال داشته است، که

این مطلب را کسی نگفته است، و اشتباه در یکی از دو مورد زیر است: اینکه روایت کرده اند که علی همراه ایشان بوده و یا آنچه در مورد سن پیامبر در آن زمان روایت شده است در برخی روایات ضعیف، گفته شده که پیامبر در آن روزگار سی سال داشت، وبرخی سی و پنج سال گفته اند، و الله اعلم.[22]

مؤلف می نویسد: آنچه عسکری رحمه الله در مورد تذکر داده است درست است، چنانچه در سند روایت، اشخاص مجهولی اند که مجهول بودن آنان، تو را از نقد سند بی نیاز می نماید. چنانکه در تفصیل و شرح حکایت مطالبی وجود دارد که با حکایات صحیحه ازدواج خدیجه رضی الله عنها با پیامبر صلی الله علیه و سلم، مخالف است.

---

(22) الاوائل، تألیف عسکری، 1/28.

سن خدیجه رضی الله عنها هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه وسلم چند سال بود؟

آنچه در کتب سیره شهرت دارد این است که سن خدیجه رضی الله عنها هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه وسلم چهل سال بود، و زمانی که وفات کرد، شصت و پنج سال داشت.

ابن سعد در «الطبقات» از واقدی روایت نموده و در آن آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم با او ازدواج کرد. در آن زمان، پیامبر بیست و پنج سال داشت و خدیجه در آن روزگار خانم چهل ساله بود.[23]

---

(23) الطبقات الکبری، 1 / 132.

واقدی متروک است، بلکه مخالف این روایت، روایت شده است. حاکم با اسناد از ابن اسحاق روایت نموده است که: خدیجه در زمان ازدواج بیست و هشت سال داشت.[24] ولی ابن اسحاق سند این روایت را تذکر نداده است.

حاکم با اسناد از هشام بن عروه روایت نموده، گفت: خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها وقت وفات بانوی شصت و پنج ساله ای بود. حاکم گفته است: این روایت نادر است و معلوماتی که نزد من است، او به شصت سال نرسیده بود.[25]

بیهقی در «الدلائل» نگاشته است: ابو عبدالله حاکم گفته است: به خط ابوبکر بن أبوخیثمه خواندم، گفت: مصعب بن عبدالله زبیری به ما روایت نموده گفت: ....

---

(24) المستدرک، 3 / 182.
(25) همان مرجع.

خدیجه به شصت و پنج سال رسید و گفته می شود پنجاه سال و آن صحیح است.[26]

ابن کثیر گفته است: .... بیهقی از حاکم چنین حکایت کرده که سن پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگام ازدواج خدیجه بیست و پنج سال بود، و سن خدیجه در آن وقت سی و پنج سال و برخی گفته اند بیست و پنج سال بود.[27]

ابن کثیر زمانی که در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم می نویسد، گفته است: از حکیم بن حزام روایت شده که گفت: عمر خدیجه رضی الله عنها چهل سال بود، و از ابن عباس روایت شده که عمر خدیجه رضی الله عنها بیست و هشت سال بود، که هر دو گفته را ابن عساکر روایت کرده است.[28]

---

(26) دلائل النبوة ، 2 / 71 .
(27) البداية و النهاية ، 2 / 360 .
(28) البداية و النهاية، 5 / 293 .

دکتور ضیاء العمری گفته است: خدیجه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و سلم دو پسر و چهار دختر به دنیا آورده، این مطلب روایت ابن اسحاق را ترجیح میدهد، یعنی اینکه بیست وهشت ساله بود. اغلب بانوان پیش از پنجاه سالگی به سن نازایی می رسند، با وجودی که معلومات یاد شده از طریق روایات حدیثی به اثبات نرسیده، ولی نزد تاریخ نگاران شهرت دارد.[29]

زبیربن بکار متوفای سال 256 هجری در رابطه به معرفی هند بنت ابی عبیدة بن عبد الله بن زمعة گفته است: پس از شصت سالگی به موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن حامله شدم.

از علما شنیده شده که غیر از زنان قریش، سایر بانوان پس از شصت سالگی بار دار نمی شوند وغیر از بانوان

---

(29) السیرة النبویة الصحیحة ، 1 / 113 .

عرب، سایر زنان پس از پنجاه سالگی بار دار نمی شوند.[30] ولی این مطلب اندک اتفاق افتاده و نادر است، چنانچه غیر از زنان قریش، میان سایر بانوان عربی و غیر عربی فرقی وجود ندارد.

شاید آنچه نزدیکتر و بیشتر مورد قبول و پذیریش واقع شود، گفته آنانی است که عمر خدیجه رضی الله عنها را در وقت ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و سلم بیست وهشت سال گفته اند.

---

(30) تاریخ بغداد، 13 / 28.

بهترین تحفه یی که برای شوهرش تقدیم کرد

ابن هشام در تألیفش نگاشته است: "حکیم بن حزام بن خویلد از شام غلامانی را آورده بود که در میان آنان زید بن حارثه بود، خدیجه بنت خویلد که عمه حکیم بن حزام بود و آن زمان با پیامبر علیه السلام ازدواج نموده بود، نزد وی رفت. حکیم بن حزام به خدیجه گفت: ای عمه ازین غلامان هر یکی را که بخواهی از تو است و خدیجه زید را انتخاب کرد و آن را گرفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم زید را نزد خدیجه رضی الله عنها دید و از خدیجه خواهش کرد تا زید را برایش ببخشد و او نیز او را به پیامبر بخشید. پیامبر صلی الله علیه وسلم او را آزاد کرد و

پسر خواند، و این واقعه پیش از آنکه وحی به پیامبر فرود آید، صورت گرفته است.[31]

(31) سیرة ابن هشام ، 1 / 163 .

محبت خدیجه برایم رزق داده شده است

آیا ممکن است میان زن و شوهر پیوند ازدواج را «رزق» نامید؟

برخی مردم را دیدیم و شنیدیم که زندگی خانوادگی پس از ازدواج را عذاب، فلاکت و شر پنداشته اند، چنانچه متأسفانه اغلب مردم در این روزگار چنین می پندارند.

دید و نظر ما گرفتن فال بد نیست، در زندگی، ما نمونه های خیلی زیادی از ازدواج هایی را به خاطر داریم که بر اساس محبت و اخلاص با هم ازدواج کرده اند، ولی چه تعدادی ازین گونه ازدواج ها و محبت ها به منزله رزق الهی شمرده شده که در برابر آن خدای را سپاسگزار باشد و شکر نماید، و از خداوند افزونی آن را تقاضا نماید،

چنانچه کثرت و فزونی رزق حلال را تقاضا می نماید؟

هیچ زن و شوهری به این مرتبه عالی محبت و دوستی نخواهند رسید مگر آنکه حلاوت این رابطه و پیوند را احساس کنند.

محبت در پیوند پیامبر صلی الله علیه و سلم و ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها همین گونه نمودار می شود.

در این مورد ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها می گوید: بر هیچ یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم رشکم نیامد، مگر بر خدیجه، هرچند او در زمان من نبود.

عائشه رضی الله عنها این مطلب را بیان میدارد، در حالی که او در روزگار خدیجه رضی الله عنها نبوده، او را ندیده و از پیوند و رابطه که او را با پیامبر صلی الله علیه وسلم جمع نموده

بود، چیزی نمیداند، ولی از یاد آوری های پیامبر صلی الله علیه و سلم که خدیجه رضی الله عنها را پس از وفاتش یاد می کرد، درک می نمود، محبتی که پیامبر صلی الله علیه و سلم با سایر همسرانش در زندگی آنان دارد، مانند آن نبوده؛ محبتی بسیار بزرگ.

عائشه رضی الله عنها سخنش را ادامه داده، می گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی گوسفندی را ذبح می کرد، می گفت: (از این به دوستان خدیجه بفرستید). روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم را به خشم آورده و گفتم: خدیجه!! پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: محبت وی برایم روزی داده شده بود.[32]

---

(32) صحیح مسلم ، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها ، حدیث شماره 6278 .

نمونه های نیکی پیامبر صلی الله علیه و سلم به خدیجه پس از وفاتش

مردان عادتا از همسران شان که زندگی را ترک می کنند، خاطره های خوب و احیانا دردناک آنان را به خاطر می آورند، و در نهایت با یاد آوری همسر و یا آن خاطره، کلماتی چون شادروان، مرحومه بر زبان می آورند، و بخشی از آن محبت ایام ازدواج، چون خاطره ها، فرزندان و یامتاع دیگری باقی میماند .

زمانی که همسر خوب و نیکوی دیگری را خداوند برایش ارزانی نماید، رنج مصیبت ها و ناگواری را کاهش داده، خاطرات گذشته را از دل و دماغ وی دور می سازد. ولی ما در برابر مردی قرار داریم که با مصیبت های دنیوی و

مشکلات دعوت در راه خدا دست و گریبان است، و خداوند پس از وفات همسر خوب و نیکویش، همسرانی به وی ارزانی داشت، ولی او در محبت و وفا به محبوب، درس بزرگی برای ما داد، همچنانکه در یادآوری از محبوب برای ما الگو گردید.

بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت نموده که گفت: (بر هیچ یک از زنان پیامبر رشک نبردم، چنانچه بر خدیجه رشک بردم. او را ندیده بودم، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بسیار یاد می کرد، و اکثرا وقتی گوسفندی را ذبح می کرد، آن را قطعه قطعه می ساخت و به دوستان خدیجه می فرستاد. گاهی به پیامبر گفتم: گویا در دنیا غیر از خدیجه بانوی دیگری

نبوده و پیامبر می گفت: او چنین و چنان بود و از او فرزندانی داشتم)[33].

در روایت دیگری امام احمد از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می کند که گفت: (وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم خدیجه را یاد می کرد، او را توصیف و به نیکویی یاد می نمود. عائشه گفت: روزی رشک بردم و گفتم: چقدر او را بسیار یاد می کنی، کسی که دندان هایش افتاده است، و خداوند برایت بهتر از او را داد. پیامبر گفت: خداوند بهتر از او را برایم نداده؛ وقتی که مردم مرا تکفیر نمودند، او به من ایمان آورد، و وقتی که مردم مرا تکذیب کردند، او مرا تصدیق کرد، و وقتی مردم محرومم نمودند، او با من همدردی کرد، و خداوند از او برایم

---

(33) صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة ، باب تزویج النبی صلی الله علیه و سلم .

فرزندانی ارزانی داشت، وقتی از فرزندان همسرانم محروم ساخت) [34].

این است خدیجه ... و این است پیوندش پس از وفاتش، او وفات کرد ولی در دل پیامبر علیه السلام نمرده بود. پیامبر او را بسیار یاد می کرد و می کوشید پس از مرگ وی، پیوند او را توسط دوستان وی زنده نگه دارد. خاطرات و مساعدت های خدیجه را به حافظه می سپرد و از آن یاد می کرد و فرزندانی را می دید و شفقت می ورزید که از وی باقیمانده بودند.

این پیوند و ارتباط تنها با دوستان ویژه خدیجه نبود بلکه با هرکسی بود که به گونه ای با خدیجه و محبت شان با او شناخته شده بودند.

---

(34) شعیب ارنؤوط گفته است: حدیث صحیح است.

انس بن مالک رضی الله عنه این مطلب را حکایت نموده، و می گوید: وقتی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم چیزی آورده می شد، می گفت: این را به فلان خانم ببرید، او دوست خدیجه بود، آن را به خانه فلان خانم ببرید، زیرا او خدیجه را دوست داشت.[35]

این همه توجه در مورد خدیجه رضی الله عنها و آنچه مربوط به اوست، به بهترین شیوه در دیدار پیامبر صلی الله علیه و سلم با خانم کهنسالی که در خانه خدیجه رضی الله عنها می آمد، نمودار می شود.

ابن الاعرابی و ابوعبدالله حاکم از عائشه رضی الله عنها روایت می کنند که گفت: پیره زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد در حالی که پیامبر نزد من

---

(35) أدب المفرد، تألیف بخاری، 1 / 90، اسناد آن حسن است.

بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی گفت: تو کیستی؟ آن زن گفت: من جثامة مزنی هستم. پیامبر فرمود: نه خیر؛ تو حسانة مزنی هستی. شما چطور هستید؟ احوال شما چگونه است؟ پس از ما چگونه بودید؟ آن زن گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول الله؛ خوب هستیم. وقتی برآمد، گفتم: ای رسول الله، آیا با این پیره زن چنین برخورد می نمایی؟ پیامبر فرمود: او در زمان خدیجه نزد ما می آمد. همانا پیمانداری خوب، از [نشانه های] ایمان است.[36]

اگر می خواهی چشمانت اشکریز شود، پهلوی من بایست و به چهره رسول الله صلی الله علیه وسلم بنگر! در حالی که

---

(36) معجم ابن الاعرابی، 1 /401؛ المستدرک، 1/ 15 – 16 در سند این روایت صالح بن رستم است و او ضعیف است، ولی متابعات دارد، پس حدیث صحیح است و بدین ترتیب البانی حکم نموده است. السلسلة الصحیحة، 1 / 424.

پیامبر به گردن بند خدیجه رضی الله عنها - پس از زمان زیادی از وفاتش – می نگرد.

امام احمد از عباد از عائشه همسر رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت می کند که گفت: زمانی که اهل مکه برای اسرای شان فدیه و عوض فرستادند، زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم برای رهائی ابوالعاص بن الربیع مالی فرستاد و از جمله آن مالی که فرستاده بود، یکی هم گردن بندی از خدیجه رضی الله عنها بود که وقتی ابوالعاص با وی ازدواج کرده بود، خدیجه آن را با خود آورده بود. عائشه رضی الله عنها گفت: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن گردن بند را دید، رقت شدیدی برای شان دست داد و گفت: اگر خواسته باشید اسیرش را رها سازید، و آنچه فدا فرستاده است برایش باز گردانید، آنچنان کنید! [اصحاب] گفتند: بلی، ای

رسول الله! چنان کنیم. آنان، آن اسیر را آزاد کردند، و آنچه از مال و دارایی فرستاده بود برایش باز گردانیدند.[37] این همان گردن بندی بود که خدیجه رضی الله عنها به مناسبت خوشی و سرور یعنی روز ازدواجش با ابوالعاص بن الربیع برای دخترش زینب رضی الله عنها هدیه داده بود و زمانی که زینب به دین اسلام گروید و شوهرش به دین آبایی اش باقیماند، اسلام میان آن دو تفریق و جدایی آورد تا آنگاه که روز غزوه بدر اسیر شد، زینب رضی الله عنها گردن بند خدیجه رضی الله عنها را غرض رهائی وی فرستاد تا او را آزاد سازد، و این گردن بند تأثیر عمیق به پیامبر صلی الله علیه و سلم نمود. گردن بندی که دیروز به مناسبت خوشی و سرور پوشیده شده بود،

---

(37) امام احمد در مسندش آن را روایت نموده است، حدیث شماره 26362.

امروز چه شده که برای رهائی اسیر و مناسبت غم و اندوه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده می شود.

فرزندان خدیجه رضی الله عنها

فرزندان خدیجه رضی الله عنها، که ثمره ازدواج وی با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودند: قاسم و عبدالله اند که در شیر خوارگی وفات نموده بودند، و رقیه، زینب، ام کلثوم و فاطمه بودند.

ابن حجر عسقلانی گفته است: "همه فرزندان پیامبر صلی الله علیه وسلم از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمده اند به جز ابراهیم که از کنیز شان ماریه به دنیا آمده است. فرزندان پیامبر که از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمده اند، عبارت اند از: قاسم که به همین اسم کنیه می شدند که در خرد سالی؛ قبل یا پس از بعثت وفات نموده است. و چهار دختر، هر یک زینب، سپس رقیه، و

بعد از آن ام کلثوم و فاطمه اند. برخی ام کلثوم را کوچکتر از فاطمه میدانند، و عبد الله که پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم تولد شده است، او را طاهر و طیب[38] می گفتند. برخی، آن دو را برادران وی می گویند که فرزندان ذکور پیامبر صلی الله علیه و سلم به اتفاق مؤرخان در خرد سالی وفات کرده اند".[39]

ابن الاثیر گفته است: "قاسم در مکه وفات کرد و او اولین پسرش بود که وفات نمود و سپس عبدا لله".[40]

---

(38) ابن سعد گفته است: آن را طیب نامیدند؛ زیرا در اسلام تولد یافته بود. طبقات ابن سعد، 8 / 16.

(39) فتح الباری، 7 / 103.

(40) اسد الغابة، 5 / 436.

دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم

1- زینب رضی الله عنها

ابن عبدالبر گفته است: "بدون اختلاف، زینب بزرگترین دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، ولی اختلاف در این است که کدام یک؛ زینب یا قاسم اول تولد شده اند. برخی از دانشمندان گفته اند که نخست قاسم وسپس زینب تولد شده اند. ابن کلبی گفته است: اول زینب و پس از آن قاسم به دنیا آمده است.

زینب پیامبر صلی الله علیه وسلم را خیلی دوست میداشت، و هنگامی که شوهرش ابوالعاص بن ربیع از ایمان آوردن امتناع ورزید، او به دین اسلام مشرف شد و هجرت کرد. در مورد

ابوالعاص در قسمت دیگری توضیح دادیم. از ابوالعاص یک پسر به اسم علی و یک دختر به اسم امامه به دنیا آمد". [41]

ذهبی گفته است: در زمان زندگی مادرش ابوالعاص پسر خاله اش با وی ازدواج کرد، و ثمره این ازدواج، دختری به اسم امامه بود که علی بن ابی طالب پس از فاطمه با وی ازدواج کرد. چنانچه پسری به اسم علی بن ابوالعاص را به دنیا آورد. گفته می شود که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را روز فتح مکه در عقب مرکب خود سوار کردند، و به گمانم در خرد سالی وفات کرده است.

ابن سعد نگاشته است: ابوالعاص با زینب قبل از بعثت پیامبر صلی الله

---

(41) الاستیعاب ، 4 / 1854.

علیه و سلم ازدواج کرد، که این مطلب دور از حقیقت است.

زینب به دین اسلام مشرف شد، و شش سال قبل از گرویدن شوهرش به اسلام، هجرت کرد.[42]

ابن عبدالبر گفته است: "زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم و در سال هشتم هجرت وفات کرد، و علت مرگ وی آن بود که او از مکه خارج شد تا نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برود. هبار بن الاسود[43] و مرد

---

(42) سیر اعلام النبلاء ، 2 / 246.

(43) ابن عبدالبر نگاشته است: هبار بن الاسود بن المطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی قریشی اسدی کسی است که وقتی زینب را ابوالعاص شوهرش به مدینه می فرستاد، او در جمله جاهلان قریش به وی تعرض کرد ، و شترش را زد و رمانید و در نتیجه او طفلش را سقط کرد و از دست داد. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: (هرگاه هبار را یافتید او را به آتش بسوزانید). سپس گفت: (او را بکشید؛ زیرا غیر

دیگری او را آزاردادند؛ و یکی از آن دو زینب را زد و او بالای سنگی افتاد در حالی که حامله بود. او طفلش را از دست داد و خونریزی پیدا کرد وهمچنان مریض بود تا آنگاه که در سال هشتم هجری وفات نمود. شوهرش ابوالعاص او را بسیار دوست می داشت.

2- رقیه رضی الله عنها

از پروردگار ذات دیگری با آتش تعذیب نمی کند)، او دستگیر نشد و پس از فتح مکه به دین اسلام مشرف شد. مسلمان خوبی بود و با پیامبر صلی الله علیه و سلم هم صحبت شد. زبیر گفته است: وقتی هبار به دین اسلام گروید و به صفت مهاجر آمد، او را دشنام می دادند و او این مطلب را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت. پیامبر فرمود: (دشنام بده کسی را که تو را دشنام می دهد) و در نتیجه مردم او را به حال خود گذاشتند. الاستیعاب ، 4/156.

رسول الله صلی الله علیه وسلم سی وسه ساله بودند که رقیه دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم به دنیا آمد.[44]

عتبه بن ابولهب بن عبدالمطلب قبل از هجرت با وی ازدواج کرد و وقتی آیه (**تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَب**) نازل شد، ابولهب برای عتبه گفت: اگر دخترش را طلاق ندهی با تو زیر یک سقف نخواهم زیست. همان بود که از او جدا شد در حالی با او آمیزش نکرده بود.[45]

ابن سعد نگاشته است: "او (زینب) وقتی که مادرش خدیجه بنت خویلد به اسلام مشرف شد، اسلام آورد و او و

---

(44) الاستیعاب، 4/1839.

(45) این مطلب را ابن سعد در «الطبقات» نگاشته و اشتباه نموده و گفته است: با او عتبه بن ابولهب بن عبدالمطلب قبل از نبوت، ازدواج کرد. ذهبی در این نگارش ابن سعد را در تألیفش موسوم به «تاریخ الاسلام» تصحیح نموده و گفته است، چنان که گفته شده، ولی صواب: ازدواج آن دو قبل از هجرت است.

خواهرانش به رسول الله صلی الله علیه و سلم وقتی بیعت نمودند که سایر زنان بیعت کردند. او با عثمان بن عفان ازدواج کرد و همراه شوهرش دو بار به حبشه یکجا هجرت نمودند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: آن دو (رقیه و عثمان بن عفان) پس از لوط اولین کسانی اند که به سوی الله تعالی هجرت نموده اند.[46] در زمان اولین هجرت شان پسری را که از عثمان در بطن داشت، سقط کرد و از دست داد. سپس پسر دیگری از وی به دنیا آورد و او را عبدالله نامید. عثمان رضی الله عنه در اسلام به همان اسم کنیه می شد. وقتی آن پسر دو ساله شد، خروسی رویش را به منقار زد، رویش آماسید و وفات

---

(46) حاکم در «المستدرک» به لفظ زیر روایت نموده است: (ای ابوبکر، آن دو نخستین کسانی اند که پس از لوط و ابراهیم علیهما السلام هجرت کرده اند. المستدرک ، 4/47.

کرد، و پس از او فرزندی به دنیا نیاورد. پس از شوهرش عثمان، وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم هجرت می نمود، به مدینه هجرت کرد. او وقتی مریض شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم برای غزوه بدر آمادگی می گرفت، و به همین منظور پیامبر عثمان بن عفان را در مدینه گذاشت. او وفات نمود در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در بدر بودند. این واقعه در هفدهم ماه رمضان پس از هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاده است و زمانی که زید بن حارثه بشارت و مژده پیروزی غزوه بدر را به مدینه آورد، رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم دفن شده بود".[47]

(47) الطبقات الکبری، 8 / 36 – 37.

3- ام کلثوم رضی الله عنها

ام کلثوم از جمله بانوانی است که به کنیه اش شهرت یافته و اسمش را نمیدانند. او بزرگتر از فاطمه است.[48]

ابن سعد نگاشته است: "عتیبه بن ابولهب بن عبدالمطلب قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم با او ازدواج کرد و وقتی پیامبر مبعوث شد و آیه **(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَب)** نازل شد ابولهب برای عتیبه پسرش گفت: اگر دخترش را طلاق ندهی، حرام است که با تو زیر یک سقف زندگی کنم. همان بود که او ام کلثوم را قبل از تماس جنسی ترک گفت و از او جدا شد. او در مکه با پیامبر صلی الله علیه و سلم زندگی می کرد و وقتی مادرش به دین اسلام مشرف شد، او نیز به دین اسلام گروید و زمانی که بانوان به

---

(48) ذخائر العقبی، ص 164.

رسول الله بیعت کردند او و خواهرانش نیز بیعت نمودند، وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه هجرت کردند او نیز با خانواده پیامبر به مدینه منوره هجرت نمود و در همانجا زندگی می کرد. وقتی رقیه دختر پیامبر و همسر عثمان بن عفان رضی الله عنه وفات کرد، عثمان بن عفان با او در حالی که دوشیزه بود در ماه ربیع الاول سال سوم هجری ازدواج کرد، و در ماه جمادی الآخر همان سال عروسی نمود و تا آنگاه که وفات کرد، با عثمان رضی الله عنه بود. او فرزندی به دنیا نیاورد. او در ماه شعبان سال نهم هجری وفات نمود و رسول الله علیه وسلم گفت: اگر ده دختر می بودند، همه را به ازدواج عثمان در می آوردم". [49]

---

(49) الطبقات الکبری، 8 / 37.

4- فاطمه رضی الله عنها

فاطمه رضی الله عنها بهترین بانوی جهان بود و او وخواهرش ام کلثوم، کوچکترین دختران رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند. در اینکه کدام یک کوچکتر بودند، اختلاف است. صحیح آن است که فاطمه کوچکترین دختران پیامبر علیه السلام بود.

او اندکی قبل از بعثت به دنیا آمده است. علی بن ابی طالب با وی در ماه ذی القعده یا اندکی قبل از آن در سال دوم هجری پس از واقعه بدر، ازدواج کرد.

ابن عبدالبر نگاشته است: بعد از واقعه احد با وی عروسی کرد.[50] و

---

(50) الاستیعاب ، 4 / 1893 .

ثمره این ازدواج حسن، حسین، ام کلثوم و زینب رضی الله عنهم بودند.

او از جمله دختران پیامبر، نخستین کسی است که به پیامبر پیوست. بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت نموده که گفت: (در بیماری یی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به اثر آن وفات کردند، فاطمه رضی الله عنها را خواستند و با وی سرگوشی نمودند. فاطمه گریان کرد، سپس او را خواست و با وی سرگوشی کردند، فاطمه خندید. در این مورد از فاطمه پرسیدیم. او گفت: سرگوشی کرد و گفت: در این دردی که دارد می میرد. همان شد که من گریه کردم، سپس سرگوشی کرد و برایم گفت که از

خانواده اش من اولین کسم که به او می پیوندم. پس خندیدم).[51]

ثمره ازدواج خدیجه با غیر رسول الله صلی الله علیه وسلم

ثمره ازدواج خدیجه با غیر رسول الله صلی الله علیه و سلم به گونه زیر است:

5- هند بن ابی هاله رضی الله عنه

ابن اثیر گفته است: او تمیمی و از بنی اسید بن عمرو بن تمیم است. او کسی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را تربیه نمود، مادرش خدیجه بنت خویلد همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم و خواهرانش از جهت مادر،

---

(51) صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی صلی الله علیه و سلم و وفاته، حدیث شماره 4433.

زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه رضی الله عنهن می باشند.

پدرش هم پیمان بنی عبدالدار بود. در مورد اسم ابوهاله اختلاف است، گفته شده که اسم وی نباش بن زراره بن وقدان است، و برخی اسم او را مالک بن زراره بن نباش، و عده یی اسم او را مالک بن نباش بن زراره میدانند. اکثر علمای انساب در مورد اسم وی اختلاف دارند.

ابن کلبی گفته است: ابوهاله هند بن نباش بن زرارة قبل از نبی صلی الله علیه وسلم همسر خدیجه بود، و ثمره آن ازدواج هند بن هند بود که نواده پسری اش هند بن هند بن هند است.

هند بن ابوهاله در غزوه بدر حضور یافته است، برخی گفته اند که وی در غزوه احد حضور یافت. هند بن

ابوهاله در روز جنگ جمل در صف همراهان علی کشته شد، و برخی گفته اند، هند بن هند بن (ابی هاله) با مصعب بن الزبیر کشته شد، و برخی گفته اند: هند بن هند بن ابوهاله در بصره وفات کرد و از او فرزندی باقی نماند.[52]

ابن عبدالبر نگاشته است: زبیر گفت[53]: هند بن ابوهاله روز جنگ جمل کشته شد، در حالی که با علی بن ابوطالب بود و فرزندش هند بن هند با مصعب بن زبیر در روز مختار به قتل رسید. زبیر گفته اند: برخی گفته است که هند بن هند در بصره در بیماری وبا وفات کرد. مردم بر جنازه وی ازدحام نمودند و جنازه های خود را گذاشتند، مردم می گفتند او فرزند تربیه یافته رسول الله صلی الله علیه

(52) اسد الغابة ، 5 / 71 .
(53) یعنی زبیر بن بکار .

و سلم است. بانویی صدا کرد، ای هند بن هند و مردم به سوی او رفتند. برخی دیگر گفته اند: هند بن ابوهاله در بصره وفات کرد، در آن روز بازار بصره بسته بود، مردم می گفتند: برادر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کرده است، ولی صحیح آن است که ابن زبیر گفته است.

هند بن ابوهاله روز جنگ جمل به قتل رسید، پسر وی هند بن هند بن ابوهاله به اثر بیماری واگیر (وبا) در بصره وفات کرده است.

ابن عبدالبر همچنان نگاشته است: "هند بن ابوهاله شخص فصیح و بلیغ و کسی بود که به زیبائی توصیف می کرد. او رسول الله صلی الله علیه و سلم را زیبا و بلیغ توصف کرده است. ابوعبیده و ابن قتیبه این ثنا و وصف او را که با فصاحت زیبا سروده

شده، با ذکر فوائد لغوی شرح نموده اند. مردم بصره از او یک حدیث را روایت کرده اند. سپس ابن عبدالبر اسناد آن را منسوب به هند بن خدیجه همسر رسول الله صلی الله علیه و سلم دانسته و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم از نزد حکم ابومروان بن حکم گذشت، و او با گوشه چشم و ابرو به ایشان اشاره می کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی متوجه شد و گفت: خدایا بر او ارتعاش و لرزه یی را مسلط نما، و او در دم لرزید.[54]

ابن حجر عسقلانی در مورد او گفته است: صفت و شمایل اخلاقی رسول الله صلی الله علیه و سلم را روایت کرده و از او حسن، حسین، ابن عباس و پسرش هند بن هند روایت کرده اند، و در

---

(54) الاستیعاب ، 4/1546 .

اسناد روایت وی کسی است که شناخته نشده .[55]

مؤلف می نویسد: "حدیثی که در آن وصف پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و قبلا تذکر یافت، حدیث حسن بن علی رضی الله عنهما است که گفته است: از مامایم (دائیم) هند بن ابی هاله که خوب توصیف می توانست، در مورد زینت و زیبایی پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسیدم وعلاقمند بودم که مطالبی را در وصف پیامبر بشنوم، او گفت: رسول الله صلی علیه و سلم صاحب جمال و منزلت و قدر بود که رویش مانند ماه شب چهارده می درخشید، بلند قامت تر از مرد میانه بالا و کوتاه تر از دراز بالا، سر مبارک بزرگ و موهایش پیچ در پیچ (مرغوله) بود، اگر مو های مبارک جدا می شد،

---

(55) تهذیب التهذیب، 11 / 63 .

از میان دو قسمتش می نمود، ورنه مو های مبارکش اگر بسیار هم می شد، از دو نرمه دوگوشش بیشتر نبود. چهره تابناک، پیشانی گشاده و ابروان دراز و باریک داشت، که کامل بود و به هم پیوسته نبود و در میان دو ابرو، رگی بود که خشم آن را به حرکت وا می داشت. بینی کشیده داشت که نوری بر فراز آن می درخشید. آنکه به آن خوب نمی دید، بینی شان را بلند تصور می کرد. ریش شان انبوه بود و رخسار شان بلند نبود. دهان شان بزرگ و فاصله دندان های شان زیاد بود. موی وسط سینه تا شکم شان باریک بود که گویا وسط آن، گران نیکویی است که حمایل سیمین بر آن آویخته شده که آفرینش آن کامل است. فربه، به هم پیوسته، که شکم و سینه برابر بود. سینه شان پهن و میان دو شانه شان فراخ بود. مفاصل شان ستبر بود. خوب روی و پیراسته

بود که میان ناف و سر سینه مویی چون خط ادامه داشت که سینه ها و شکم بی موی بود ولی بازو ها و شانه ها و بالای سینه شان پر موی بود. استخوان های هر دو بازوی شان بلند و بزرگ بود و کف دست شان پهن و گسترده. انگشتان قوی و کف دست ها و پا های شان ضخیم بود.

اطراف اعضای وجود شان کشیده بود و شکم شان باریک باریک و پا های شان برابر بود که گویی آب از آن می برآمد. وقتی به راه روانه می شد، گام ها را بلند بر می داشت، با وقار و فروتنی راه می رفت. و به گونه ای متمایل به جلو بود. به تیزی راه می پیمود که گویا از بلندی به سراشیبی گام بر میدارد. هرگاه به چیزی می نگریست، با همه وجود به آن نگاه می نمود. نگاه شان به پایان دوخته بود و نگاه شان به

زمین، بیش از نگاه شان به آسمان بود. بیشتر نگاه شان، درنگ و تأمل و تفکر بود. اصحاب خویش را رهبری می نمود و هر که را می دید، در سلام دادن بر او سبقت می کرد.

گفت: به او گفتم: منطق و کلام شان را برای من صفت کن!

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم اندوهی پیوسته داشت و همیشه در تفکر بود و آرامشی نداشت. سکوت شان طولانی بود که بدون نیاز سخن نمی گفت. آغاز و پایان صحبت شان نام خدا بود. با جوامع الکلم (سخنان کم لفظ پر معنی) صحبت می کرد. سخن شان روشن بود که نه اندک بود و نه اضافه. خشن و بد اخلاق و اهانت کننده نبود. نعمت را بزرگ می داشت هرچند اندک می بود و چیزی از آن را نکوهش نمی کرد. عادت شان بر این

بود که چشیدنی را نه می ستود و نه نکوهش می کرد. دنیا و آنچه برای آن است او را به خشم نمی آورد و هرگاه بر حق ستمی روا داشته می شد، هیچ چیزی در برابر خشم شان قرار گرفته نمی توانست تا آنکه انتقامش را می گرفت. برای خود خشمگین نمی شد و انتقام هم نمی گرفت.

هرگاه اشاره می نمود، با همه دستش اشاره می کرد و هرگاه به شگفت می آمد، دستش را بر می گردانید. هرگاه صحبت می نمود، دست های خود را به هم می پیوست و کف دست راستش را به درون انگشت ابهام چپ می زد.

چون خشمگین می شد، روی بر می گردانید و هرگاه شاد می شد، چشمش را می بست. بیشترین خنده شان تبسم بود که دندان های مبارک شان مثل دانه تگرگ (ژاله) می درخشید.

حسن گفت: من مدتی آن را از امام حسین رضی الله عنه پنهان داشتم و سپس آن را برای او گفتم و دیدم که او در شنیدن و حفظ این حدیث بر من سبقت جسته و همان سوال که من از وی می کردم، او نیز نموده است.

همچنان دیدم که او از پدرش از ورود و خروج و شکل رسول خدا صلی الله علیه و سلم پرسیده و چیزی از آن را نگذاشته است.

مؤلف می گوید: من می گویم: هرچند این حدیث از مفاهیم والایی برخوردار است اما بسیار ضعیف است. چنانکه شیخ البانی رحمه الله در «مختصر الشمائل» بدان اشاره کرده است.

6- هاله بن ابی هاله

ابن عبدالبر گفته است: او برادر هند بن ابی هاله اسیدی تمیمی هم پیمان بنی عبدالدار بن قصی است، صحبت پیامبر را دریافته و از او پسرش هند روایت کرده است.[56]

با صحت مطلب بالا طبری مخالفت کرده و تصریح نموده که هاله مسلمان نشده، بر عکس برادرش هند رضی الله عنه که صحبت پیامبر را دریافته بود.

طبرانی نگاشته است: ابوهاله با خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها ازدواج کرد و ثمره آن هند و هاله – دو مرد – بود، هاله وفات کرد و هند به دین اسلام مشرف شد، حسن بن علی علیه السلام از او روایت می کرد.[57]

سمعانی نگاشته است: الهالی، به فتح هاء و در آخر آن لام، منسوب به هاله است،

---

(56) الاستیعاب، 2 / 775.
(57) المنتخب فی ذیل المذیل، ص 40.

هاله اسم اسم مرد است، علی بن محمد بن عمرو بن تمیم بن زید بن هاله بن ابی هاله تمیمی هالی مصری از مردمان مصر، منسوب به آن است. او از پدرش محمد بن عمرو روایت می کند که نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم داخل شد، ایشان خواب بودند، پیامبر صلی الله علیه و سلم بیدار شد، هاله را در بغل خود فشردند و گفتند: هاله، هاله، هاله. از او، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی روایت کرده است.[58]

7- هند بنت عتیق رضی الله عنها

ابن حجر عسقلانی نگاشته است: دار قطنی در کتاب «الاخوة» از وی نگاشته وگفته

---

(58) الانساب ، 5 / 625 .

است: اسلام آورد، ازدواج کرد و از او چیزی روایت نکرده است.[59]

(59) الاصابة ، 8 / 347 .

فصل دوم

پایداری و فداکاری به خاطر خدا و پیامبرش

صلی الله علیه و سلم

زمانی که وحی فرود آمد

امام بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت نموده که گفت: آغاز وحی به رسول الله صلی الله علیه و سلم رؤیای صالحه در خواب بود. ایشان خوابی را نمی دیدند مگر آنکه مانند سپیده صبح نمودار می شد. سپس گوشه نشینی را پسندیدند، و در غار حرا خلوت می گزیدند و در آنجا با گرفتن توشه چندین شب قبل از اینکه به نزد خانواده اش برگردد. به عبادت مشغول می شد، سپس نزد خدیجه بر می گشت و همچنان توشه می گرفت، تا آنگاه که در غار حرا ندای حق به ایشان رسید، و فرشته آمد و گفت: بخوان. پیامبر گفت: من خواننده نیستم، پیامبر گفت: مرا گرفت و نهایت فشار داد، سپس رها کرد، و گفت: بخوان،

گفتم: می خواننده نیستم، سپس مرا بار دوم گرفت و نهایت فشار داد، سپس مرا رها کرد، و گفت: بخوان، گفتم: من خواننده نیستم، سپس بار سوم مرا گرفت و نهایت فشار داد، سپس مرا رها کرد، و گفت: (**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (2) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ**). «بخوان به نام پروردگارت، آنکه آفرید، انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو بزرگوارترین (بخشندگان) است».

با این جملات، پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که قلبش می لرزید، برگشت. و نزد خدیجه بنت خویلد داخل شد و گفت: مرا بپیچانید، مرا بپیچانید. او را پیچانیدند تا آنگاه که ترس و خوف از وی دور شد و سپس برای خدیجه آنچه را واقع شده بود حکایت کرد و فرمود: بر جانم ترسیدم. خدیجه گفت: سوگند به ذات الهی که

خداوند تو را هرگز ذلیل نمی سازد، تو پیوندها و رحم را پیوسته می داری، مهمان نوازی می کنی و در حوادث حق همیاری می نمائی، پیامبر را خدیجه با خود برد تا او را نزد ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی پسر کاکای خود آورد. ورقه شخصی بود که در عهد جاهلیت به کیش نصرانیت گراییده، و به خط عبری آشنا بود و از انجیل به خط عبری آنچه می خواست می نوشت. مرد کهنسالی بود که نابینا شده بود. خدیجه برایش گفت: ای پسر کاکا، از برادر زاده ات بشنو، ورقه برای پیامبر گفت: ای برادر زاده چه مشاهده می کنی؟ رسول الله علیه وسلم برای وی آنچه را دیده بود حکایت کرد. ورقه برای پیامبر گفت: این همان امین سری است که خداوند بر موسی فرستاده بود. ای کاش من در آن روزگار جوان می بودم، ای کاش زنده می بودم زمانی که قومت ترا اخراج می کنند. رسول الله

صلی الله علیه و سلم گفت: آیا آنان مرا اخراج می کنند؟ ورقه گفت: بلی، هرشخصی مانند آنچه را که تو آوردی بیاورد، با وی عداوت و دشمنی می شود. اگر من آن روز گار را دریابم، به تو کمک و مساعدت زیادی خواهم کرد، سپس اندکی بعد ورقه وفات کرد و وحی قطع شد.[60]

پیامبر صلی الله علیه و سلم به غار حرا برگشت تا آن خلوت را با اشتیاق وحی- چنانچه ورقه نوفل برایش گفته بود - به انجام برساند، ولی وحی قطع گردید.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم ماه رمضان را تکمیل کرد، به منزلش برگشت، ناگاه جبرئیل علیه السلام را

---

(60) به روایت بخاری در الصحیح، کتاب بدء الوحی، باب کیف کان بدء الوحی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم.

در غیر آن شکلی که در مرتبه اول دیده بود، دید.

بخاری از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم را شنیدم که از انقطاع وحی صحبت می کرد. در صحبت خود گفت: در حالی که من راه می رفتم، آوازی را از جانب آسمان شنیدم. سرم را بلند کردم و ناگاه همان فرشته یی را که در حرا نزدم آمده بود، دیدم که بر چوکی یی میان آسمان و زمین نشسته بود. از دیدن ناگهانی وی ترسیدم، برگشتم و گفتم: مرا بپیچانید، مرا بپیچانید، مرا بپیچانید. خداوند آیات **(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ)** را تا **(وَالرُّجْزَ فَاهْجُر)** نازل کرد، و این واقعه قبل از فرضیت نماز بود.

در حدیثی که مسلم آن را روایت کرده، آمده است: یک ماه در حرا خلوت گزیدم و با پایان یافتن مدت مجاورتم در حرا،

پائین شدم. در میان دره راه می رفتم که آواز داده شدم. مقابل و عقب و راست و چپ خود را دیدم، هیچ کسی را ندیدم. سپس برایم صدا شد، نگاه کردم کسی به نظرم نیامد. سپس صدا شدم و سرم را بلند کردم. او(جبرئیل علیه السلام) بالای تختی در فضا بود، لرزه شدیدی بر اندامم آمد. نزد خدیجه آمدم و گفتم: مرا بپیچانید، مرا بپیچانید، بر من آب ریختند، پس از آن خداوند آیه زیر را فرو فرستاد: **(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (1) قُمْ فَأَنْذِرْ (2) وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ (3) وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (4) وَالرُّجْزَ فَاهْجُر)**.

«ای جامه بر خود پیچیده. برخیز و بیم ده. و پروردگارت را به بزرگی یاد کن. و جامه خویش را پاک ساز. و از پلیدی دوری گزین».

بدین گونه بر پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی نازل شد، و بدین ترتیب خدیجه رضی الله عنها به اثبات رسانید که خانمی است با حکمت، دید وسیع و دارای عقل رسا.وقتی همسرش را در حالت خوف و ترس مشاهده کرد، او را با برخورد خوب و صحبت نیکو پذیرایی کرد و با سوگند به او اطمینان داد که خداوند او را در پناه خود نگهمیدارد، و هرگز او را خوار و ذلیل نمی سازد. او با برشمردن صفات پیامبر، گفت: تو پیوندها و رحم را پیوسته می داری، مهمان نوازی می کنی و در حوادث حق همیاری می نمائی.

نزد مردمان دوره جاهلیت این مطلب واضح بود. زمانی که صفات نیکوی یاد شده در شخصی وجود داشته باشد، نزد خداوند نیکو و پسندیده است؛ زیرا خداوند عادل و کریم است و به گونه

طبیعی به انسان ها در برابر آنچه انجام میدهند، پاداش یا کیفر می دهد.

حکایت افسانه یی دروغین در رابطه به امتحان وحی از جانب خدیجه

در حالی که سیرت ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها و لحظات دشواری را که او در پهلوی شوهرش رسول الله صلی الله علیه و سلم زندگی می کرد، و پیامبر برای وی آنچه در غار حرا دیده بود حکایت می کرد، را می نویسم، فراموشم نشود که به یکی از افسانه های دروغین و آن عبارت از رابطه خدیجه به وحی است که نزد مردم و در کتاب ها شهرت پیدا کرده است، اشاره نمایم، و نیاز برده

می شود تا در برابر آن درنگی کنیم تا نخست از پیامبر دفاع نماییم و سپس به نصرت ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها بکوشیم.

ابن اسحاق گفت: اسماعیل بن ابی حکیم مولای آل زبیر برایم روایت کرد که برایش از خدیجه رضی الله عنها روایت شده که او برای رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای پسر کاکا! آیا می توانی هرگاه آن دوستت که نزد تو می آید؛ پیشت که آمد مرا اطلاع دهی؟ گفت: بلی، خدیجه گفت: وقتی او نزد تو آمد، مرا اطلاع ده. جبرئیل علیه السلام مانند همیشه نزد پیامبر آمد، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خدیجه گفت: ای خدیجه، این جبرئیل است که نزد من آمده است. خدیجه گفت: ای پسر کاکا بر خیز و بر زانوی چپ من بنشین. راوی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و بر زانوی خدیجه نشست،

خدیجه گفت: آیا او را می بینی؟ پیامبر گفت: بلی، خدیجه گفت: بر گرد و بر زانوی راست من بنشین. خدیجه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برگشت و بر زانوی راست خدیجه نشست. خدیجه گفت: آیا او را می بینیی؟ پیامبر گفت: بلی، خدیجه گفت: بر گرد و در بغلم بنشین، خدیجه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برگشت و در بغل خدیجه نشست، خدیجه گفت: آیا او را می بینی؟ پیامبر گفت: بلی، راوی گفت: خدیجه با حسرت در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در بغل وی نشسته بود، چادر خود را دور کرد. سپس برای پیامبر گفت: آیا او را می بینی؟ پیامبر گفت: نه. خدیجه گفت: ای پسر کاکا! ثابت قدم و شاد باش، سوگند به خدا که او فرشته بود نه شیطان. ابن اسحاق گفته است: این حدیث را برای عبد الله بن حسن روایت کردم. او گفت: از مادرم فاطمه

شنیدم که همین حدیث را از خدیجه روایت می کرد، مگر من از او شنیدم که می گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را میان خود و چادرش قرار داد. در این وقت جبرئیل رفت، خدیجه به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: این ملک (فرشته) است نه شیطان.[61]

ارزیابی این روایت را به گونه آنچه گفته آمد تا تکمیل شدن محتویات این کتاب تأخیر نموده بودم تا آنکه کتاب «ما شاع و لم یثبت فی السیرة النبویة» تألیف استاد عوشن را مطالعه نمودم، دریافتم که حق موضوع را به گونه خوبی ادا نموده است.

استاد عوشن نگاشته است: اسناد روایت ابن اسحاق معضل[62] است، اسماعیل بن ابی حکیم از هیچ یک از صحابه نشنیده

---

(61) السیرة النبویة، 1 / 157.
(62) اصطلاح علم حدیث.

است، و خدیجه رضی الله عنها قبل از هجرت وفات نموده است. همچنان است اسناد روایت دیگرش، روایت فاطمه بنت حسین از مادر بزرگش فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرسل[63] است، پس چگونه از خدیجه رضی الله عنها شنیده است.

بیهقی از طریق ابن اسحاق در «دلائل النبوة» روایت کرده است.[64]

شیخ البانی در جلد سیزدهم تألیفش موسوم به «سلسلة الاحادیث الضعیفة» نقد هیثمی را پس از حواله آن به طبرانی ستوده است. البانی در مورد روایت متذکره دو علت را تذکر داده است:

---

(63) اصطلاح علم حدیث.
(64) دلایل النبوة، 2/152.

1- یحیی بن سلیمان بن نضله مدینی را که در اسناد روایت است، از حیث روایت ضعیف می داند.[65]

2- همچنان راوی یاد شده با راوی یی که نسبت به او مؤثقت و معتمدتر است مخالفت نموده که این دو علت از اسباب ضعف روایت شمرده می شود.

همچنان هر گاه در متن این روایت تأمل و تدبر شود، در می یابید که گویا خدیجه رضی الله عنها طبایع و عادات ملائک، علایم نبوت و دلایل وحی را میداند، در حالی که چنین چیزی در مورد خدیجه رضی الله عنها امکان ندارد؛ زیرا او زنی بود که وحی را قبل از آن نمیدانست.

زیرا هرگاه خدیجه رضی الله عنها قبلا در مورد وحی چیزی می دانست، نزد ورقه بن نوفل نمی رفت تا آنچه را با

---

(65) سلسلة الاحاديث الضعيفة، حديث شماره 6097.

شوهرش اتفاق افتاده، آن را تعبیر و تفسیر نماید.

خدیجه رضی الله عنها هرگز به طبیعت ملائک، دلایل وحی و علایم نبوت نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم نمیدانست تا فرق میان فرشته و شیطان را به پیامبر بیاموزد.

همچنان روایت یاد شده مخالف آن روایتی است که در صحیح بخاری از قول پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ام سلمه رضی الله عنها گفته شده است: ای ام سلمه! مرا در مورد عائشه اذیت مکن! سوگند به خدا که وحی برایم در لحاف هیچ یک از شما زنان غیر از عائشه نازل نشده است.[66]

هرگاه آنچه از ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها روایت شده صحیح می بود،

---

(66) صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل عائشه رضی الله عنها.

پیامبر آن مزیت و خصوصیت را به عائشه رضی الله عنها اختصاص نمی داد.

همچنان بی فائده نیست هرگاه یاد آور شویم که یکی از عادات جبرئیل علیه السلام که وحی را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم فرود می آورد، چنین بود، در روایت مسلم از عائشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و سلم است: ... و هنگامی که لباس از تن بکشی او (جبرئیل) بر تو وارد نمی شود[67].

(67) صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ما یقول عند دخول القبور والدعاء لأهلها، حدیث شماره 2256.

در دره بنی هاشم

ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها در پهلوی همسرش مصطفی صلی الله علیه و سلم قرار گرفت؛ او را مساعدت می کرد، و همت او را تحکیم می بخشید و در صورت مواجه شدن به مصائب و ناگواری ها او را کمک می نمود، مال و دارایی اش را در راه پیروزی وی به مصرف می رسانید، و پیامبر را با شفقت و صمیمیت تسلی می داد و از ایشان دلجویی می کرد. این موضعگیری وی در پیمان ظلم و تجاوزی که زمانی مشرکان در خیف بنی کنانه گردهم آمدند و توافق نمودند تا با بنی هاشم و بنی مطلب ازدواج نکنند، خرید و فروش ننمایند، به منازل شان نروند، با آنان هم نشین و هم صحبت نشوند تا آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم

را برای کشتن به ایشان نسپارند. و در این مورد عهد نامه و پیمانی نوشتند که در آن نگاشته شده بود: (با بنی هاشم هرگز صلحی را نپذیرند، و هرگز بر آنان ترحم وشفقت ننمایند تا آنگاه که او (محمد) را برای کشتن به ایشان بسپارند)، به خوبی نمودار می شود.

خدیجه با بنی هاشم و بنی المطلب این محاصره ظالمانه را مدت سه سال بدون خواربار، تحمل کردند. مواد غذایی یا به گونه سری به آنان می رسید و یا هم در ماه های حرام که حق داشتند از دره غرض خرید نیازمندی های شان بیرون رفته و با اسعار گزاف خریداری نمایند.

ابن هشام در تألیفش تذکر می دهد که حکیم بن حزام بن خویلد رضی الله عنه - که هنوز به دین اسلام مشرف نشده بود- را محاصره اقتصادی ظالمانه سخت تحت

فشار قرار داده بود، عمه اش خدیجه را می دید که گرسنگی و تنگدستی برای وی مشکل می آفرینند، او با غلامش که گندم را حمل می کرد، به دره رفت.

در زیر، عبارت حکایت ابن هشام را که از این مشکلات و سختی ها حکایت می کند می خوانید: "– چنانچه حکایت شده است – ابوجهل بن هشام با حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد روبه رو شد. با حکیم بن حزام غلامی بود که گندم را برای عمه اش خدیجه بنت خویلد حمل می کرد. خدیجه در آن زمان همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم و در دره بود، ابوجهل با حکیم بن حزام صحبت نموده و گفت: آیا غذا را به بنی هاشم می بری؟ سوگند به خدا تو و غذایت را نمی گذارم تا آنگاه که ترا در مکه رسوا نسازم. درین حال ابوالبختری بن هاشم بن حارث بن اسد آمد و به ابوجهل گفت: تو با او چه کاری داری؟ ابوجهل

گفت: غذا را به بنی هاشم می برد. ابوالبختری برایش گفت: غذای عمه اش نزد او بود، آن را به وی می فرستد. آیا او را از فرستادن غذایش باز میداری!! راه این مرد را باز بگذار. ابوجهل امتناع ورزید تا آنگاه که یکی با دیگری درگیر شدند. ابوالبختری با استخوان شتر ابوجهل را زد و زخمی ساخت و لت و کوب نمود، حمزه بن عبدالمطلب نزدیک بود و این صحنه را مشاهده می کرد. آنان نمیخواستند غذایی به رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب شان برسد، چنانچه از ایشان بد گویی نیز می کردند.

اما پیامبر صلی الله علیه وسلم قومش را شب و روز و در خفا و آشکار دعوت می کرد).[68]

---

(68) السیرة ، 1 / 236 .

وفات خدیجه رضی الله عنها

پیامبر صلی الله علیه وسلم و آنانی که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند سال دهم بعثت نبوی، سه سال قبل از هجرت به سوی مدینه منوره ازین محاصره اقتصادی رهایی یافتند.

ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از این محاصره شدید اقتصادی، هنوز نفس راحتی نکشیده بود که خدیجه رضی الله عنها بیمار شد و بیماری اش ادامه یافت. پیامبر صلی الله علیه وسلم پهلوی خدیجه رضی الله عنها به تیمار داری و خدمت او می پرداخت.

بنابر روایت صحیح، خدیجه رضی الله عنها ده سال پس از بعثت نبوی وفات کرده است.

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» نگاشته است: "بنابر قول صحیح، خدیجه رضی الله عنها در ماه رمضان سال دهم پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم وفات کرده است، و برخی هشت سال پس از بعثت، و عده ای هفت سال پس از بعثت گفته اند. بنابر روایت صحیح، پیامبر صلی الله علیه وسلم بیست و پنج سال با وی زندگی کرد. ابن عبدالبر بیست و چهار سال و چهار ماه گفته است، ولی چنانچه در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده که وفات خدیجه را سه سال پیش از هجرت گفته است رأی صحیح را تایید می نماید و بنابر رأی صحیح، این واقعه ده سال قبل از بعثت بود".(69)

(69) فتح الباری، 7 / 100 .

عینی گفته است: "وفات خدیجه سه روز پس از وفات ابوطالب بود".[70]

پیامبر صلی الله علیه و سلم از اثر وفات خدیجه رضی الله عنها خیلی زیاد متأثر گشتند و مسلمانان از این حالت پیامبر نگران شدند، خوله بنت حکیم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و گفت: ای رسول الله! با از دست دادن خدیجه حالت خاصی برایت دست داده است. پیامبر گفت: بلی، مادر فرزندان و خانم خانه بود.[71]

خوله بنت حکیم رضی الله عنها بسیار سعی و تلاش داشت که پس از خدیجه رضی الله عنها با پیامبر صلی الله علیه و سلم ازدواج کند.

---

(70) عمدة القاری، 1 / 63.

(71) ابن حجر عسقلانی در "الاصابة" گفته است: سند این روایت با وجود مرسل بودن، قوی است. الاصابة، 8 / 102.

خدیجه خانمی بود که در سخت ترین شرایط دعوت پیامبر را همراهی کرد، خوله می خواست با شفقت و گرمی فضای خانواده، فقدان خدیجه را تعویض نماید.

امام احمد در «المسند» از ابوسلمه و یحیی روایت نموده که گفتند: وقتی خدیجه وفات کرد، خوله بنت حکیم همسر عثمان بن مظعون آمد و گفت: ای رسول الله! آیا ازدواج نمی کنی؟ پیامبر گفت: با چه کسی ؟ خوله گفت: اگر خواسته باشی با دختر باکره و اگر خواسته باشی با خانم بیوه ای. پیامبر گفت: دختر خانه کیست؟ خوله گفت: دختر محبوب ترین مردم نزد شما، عائشه بنت ابوبکر، پیامبر گفت: خانم بیوه کیست ؟ خوله گفت: سودة بنت زمعة، بر تو ایمان آورد و از آنچه می فرمایی پیروی ات کرد. پیامبر گفت: پس برو و به هر دو بگو! خوله به خانه ابوبکر رفت و گفت: ای ام

الرومان، خداوند چه خیر و برکتی را بر شما ارزانی داشته است؟ خوله گفت: چه مطلبی است؟ گفت: مرا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاده و از عائشه خواستگاری کرده است. ام رومان گفت: منتظر آمدن ابوبکر باشید، ابوبکر آمد و خوله گفت: ای ابوبکر، خداوند چه خیر و برکتی را بر شما ارزانی داشته است؟ ابوبکر گفت: چه مطلبی است؟ خوله گفت: مرا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاده و از عائشه خواستگاری کرده است، ابوبکر گفت: آیا برای او مناسب است؟ این دختر برادرش است، خوله نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برگشت و این مطلب را به پیامبر گفت. پیامبر گفت: نزد ابوبکر برگرد و برایش بگو من برادرت و تو برادرم در اسلام هستی، و دخترت مناسب من است. خوله برگشت و برای ابوبکر این مطلب را گفت. ابوبکر گفت: منتظر باش، و

بیرون شد، ام رومان گفت: مطعم بن عدی عائشه را به پسرش خواستگاری کرده بود. سوگند به خدا هیچ وعده ای نکرده است که خلاف آن عمل کرده باشد. ابوبکر نزد مطعم بن عدی در حالی که خانمش ام الفتی حضور داشت، رفت. همسر مطعم گفت: ای پسر ابوقحافه شاید به دوست ما رو به رو شده باشی. چنانچه می خواهی با خانواده شما خویشی نماید، ابوبکر به مطعم بن عدی گفت: آنچه می گویی می خواستم همان را بگویم، مطعم گفت: او یعنی همسرش همین مطلب را می گوید. ابوبکر از نزد مطعم خارج شد در حالی که خداوند آنچه را که در دل خود نسبت به وعده اش داشت دور نموده بود. ابوبکر برگشت و برای خوله گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را نزد من بخواه. او رسول الله را خواست و ابوبکر برای آنحضرت عائشه را به

ازدواج داد در حالی که عائشه در آن وقت شش سال داشت.

سپس خوله نزد سوده بنت زمعه رفت و گفت: خداوند چه خیر و برکتی را بر تو ارزانی داشته است. سوده گفت: این چه مطلبی است؟ خوله گفت: مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده تا تو را به او خواستگاری نمایم. سوده گفت: خوش می شوم هرگاه نزد پدرم بروی و این مطلب را به او بگویی. پدر سوده مرد مسن و بزرگسالی بود که غرض ادای مناسک حج رفته نتوانسته بود، خوله نزد وی رفت و با مراسم عهد جاهلیت احترامش کرد. پدر سوده گفت: این کیست، او گفت: خوله بنت حکیم، پدر سوده گفت: چه کاری داری؟ خوله گفت: مرا محمد بن عبدالله فرستاده است که سوده را برای وی خواستگاری نمایم، پدر سوده گفت: همتای خوبی است، دوستت (سوده) چه نظر دارد؟ خوله گفت: این مطلب را می

پسندد، پدر سوده گفت: او را نزد من بخواه. سوده را خواستم، پدر سوده گفت: دخترکم او ادعا دارد که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب او را فرستاده است که از تو خواستگاری می کند و او همتای خوبی است، آیا دوست داری تو را به او به ازدواج دهم؟ سوده گفت: بلی، پدر سوده گفت: پیامبر را نزد من بخواه، رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد او آمد و او سوده را به ازدواج او در آورد. عبد بن زمعه برادر سوده وقتی از حج برگشت، بر سر خود خاک می پاشید، و پس از آنکه مسلمان شد گفت: وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم با سوده بنت زمعه ازدواج کرد بر سر خود خاک پا شیدم؛ زیرا من در آن وقت احمق بودم".[72]

---

(72) مسند احمد، 6 / 212. شعیب الارنؤوط در تعلیق به این حدیث گفته است: اسناد این حدیث به خاطر محمد بن عمرو بن علقمه بن وقاص حسن است.

بخاری، مقرون و مسلم متابعت او را روایت نموده اند.

فصل سوم

فضیلت و منزلت عالی خدیجه رضی الله عنها

فضیلت و منزلت عالی خدیجه رضی الله عنها

ذهبی نگاشته است: "صفات عالی او بسیار است، او از جمله زنانی است که شخصیت شان به کمال خویش رسیده است. خانمی هوشیار، بزرگمنش، دیندار، سخاوتمند و از اهل بهشت بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم او را توصیف می نمود و از سایر امهات المؤمنین برتر می دانست و خیلی بسیار به وی احترام قایل بود، به گونه یی که عائشه رضی الله عنها می گفت: من هیچ به خانمی رشک نبرده ام چنانکه به خدیجه که پیامبر صلی الله علیه وسلم از وی بسیار یاد می کرد، رشک برده ام.

منزلت و مقام وی در نزد پیامبر بدین گونه نیز تبارز می کند که با خانم

دیگری قبل از وی ازدواج نکرده بود، و چند فرزند از او داشت، و هرگز با دیگری در زندگی وی ازدواج نکرد، و تا وفات وی با کنیزی همبستر نشد. از این رو، فقدان او سبب تأثر و اندوه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گردید؛ زیرا خدیجه بهترین همدم بود، برای پیامبر از دارایی خودش مصرف می کرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم برای خدیجه تجارت می نمود که خداوند به پیامبر دستور داده بود که خدیجه را به داشتن منزلی از نی در بهشت مژده دهد در آن اندوه و سر و صدایی وجود ندارد.[73]

ابن حجر نگاشته است: "در ابواب آغاز وحی و تصدیق او از پیامبر صلی الله علیه و سلم و ثبات وی را در این موضوع تذکر دادیم، که این مطلب بر باور قاطع، عقل رسا و تصمیم صحیح وی

---

(73) سیر اعلام النبلاء ، 2 / 110.

دلالت دارد. از این رو، شکی نیست که او بهترین همسران پیامبر بود".[74]

ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها از فضائل بخصوصی برخوردار است که او را از سایر همسران پیامبر امتیاز و ویژگی بخشیده است، از آن جمله:

1- خدیجه نخستین کسی است که به پیامبر علیه السلام ایمان آورد، که این مطلب قبلا تذکر یافت.
2- پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمان حیات وی هرگز با خانم دیگری ازدواج نکرد و تا وفات وی با کنیزی همبستر نشد.
3- خدیجه رضی الله عنها محبوب ترین همسران پیامبر بود که شخص رسول الله صلی الله علیه و سلم محبت او را چون رزق و روزیی وانمود کرده که خداوند به وی ارزانی داشته است.

---

(74) فتح الباری ، 7 / 100 .

در این مورد ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها گفته است: من بر هیچ یک از همسران پیامبر چون خدیجه رشک نبرده ام در حالی که او را ندیده ام. عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی گوسفندی را ذبح می کرد می گفت: آن را به دوستان خدیجه بفرستید. عائشه گفت: روزی در برابر این مطلب قهر شدم و گفتم: خدیجه !! رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: محبت وی برایم چون رزق و روزی ارزانی شده است.[75]

4- خدیجه رضی الله عنها بهترین زنان است. بخاری از علی بن ابوطالب روایت کرده که گفت، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: بهترین زنان

---

(75) صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل خدیجه بنت خویلد رضی لله عنها، حدیث شماره 6278.

امت (بنو اسرائیل)، مریم و بهترین زنان امت(اسلامی)، خدیجه است.[76]

5- پیامبر صلی الله علیه و سلم بیشتر خدیجه و پیوند خدیجه رضی الله عنها را بعد از وفات وی به خاطر می آورد و یاد می کرد. بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: من بر هیچ همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم رشک نبرده ام چنانچه بر خدیجه رشک بردم. در حالی که او قبل از ازدواج من وفات کرده بود. از پیامبر می شنیدم که خدیجه را به خاطر می آورد و خداوند به پیامبر دستور داده بود تا به خدیجه در داشتن منزلی از نی در بهشت برایش مژده دهد، و هرگاه گوسفندی را

---

(76) صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب تزویج النبی صلی الله علیه و سلم خدیجه و فضلها رضی الله عنها، حدیث شماره 3815 .

ذبح می کرد از آن به دوستان خدیجه تا جایی که به آنان می رسید، می فرستاد.
در روایت دیگری که مسلم از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت کرده، آمده که عائشه گفت: رشک نبردم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد هیچ یک از همسرانش چنانچه بر خدیجه رشک بردم؛ زیرا او را بسیار یاد می کرد، در حالی که من او را هرگز ندیده بودم.(77)
ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» نگاشته است: "از آن، رشک بردن به اثبات می رسد، و رشک بردن از جانب بهترین زنان که عمل ناپسندیده و بد نباشد، از جانب زنان پائین تر از آن عمل بد

---

(77) صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل خدیجه رضی الله عنها، حدیث شماره 6280 .

نیست، و عائشه بر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم رشک می برد، ولی در مورد خدیجه بیشتر رشک می برد، سبب آن را تذکر داده است، و رشک بردنش به خاطر آن بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بیشتر یاد می کرد، و در روایتی که بعد از آن آمده واضح تر ازین روایت است، زیرا در آن گفته است: زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم بیشتر او را یاد می کرد.
رشک بردن و غیرت زن آن است که فکر می کند با دیگر بیشتر از وی محبت دارد، و بیشتر یاد کردن دلالت بر محبت بیشتر دارد". (78)

6- جبرئیل علیه السلام به خدیجه مژده و بشارت سلام ذات الهی و سلام خودش را به وی داد. و مژده منزلی در بهشت را نیز به وی داد. چنانچه

---

(78) فتح الباری، 11 / 131.

در حدیث ابوهریرة رضی الله عنه روایت شده که گفت: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، و گفت: یا رسول الله! اینک خدیجه آمده در حالی که با او ظرفی است که در آن نانخورش یا غذا یا نوشیدنی است، هرگاه او نزدت آمد، بر او از جانب پروردگارش و من سلام برسان و برایش به داشتن منزلی از نی در بهشت بشارت بده که در آن اندوه و سر و صدایی نیست.[79]

ابن حجر عسقلانی گفته است: علما گفته اند، این حکایت بیانگر فقاهت وی است، زیرا خدیجه نگفت "و علیه السلام" چنانچه برخی از صحابه کرام در قعده نماز "السلام علی الله" می گفتند که پیامبر صلی

---

(79) صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب تزویج النبی صلی الله علیه وسلم خدیجه و فضلها رضی الله عنها، حدیث شماره 3820 .

الله علیه و سلم از گفتن آن نهی فرمود و گفت: خداوند خودش سلام است، "التحیات لله" بگوئید، خدیجه نیز صحیح فهمیده بود که بر خداوند جواب سلام گفته نمی شود چنانچه بر سایر مخلوقات جواب سلام میگویند، زیرا سلام اسمی از اسمای الله تعالی است.

همچنان سلام، دعا برای سلامتی است و مناسب نیست که بدان گونه بر ذات الهی پاسخ داده شود.

گویا خدیجه گفته است چگونه " علیه السلام " بگویم و سلام اسم الهی است، بلکه سلامتی از او خواسته می شود، از این روایت فهمیده می شود مناسب نیست مگر ثنا و ستایش، بر ذات الهی.

به عوض سلام بر خداوند ثنا فرستاده است. سپس مناسب پاسخ سلام به خداوند و جبرئیل علیه السلام را گفته که میان هر دو یعنی ذات

الهی و مخلوق فرق قایل شده، به گونه یی که به جبرئیل گفته است: "و علی جبریل السلام" باز گفته: "و علیک السلام" از این پاسخ جواب سلام کسی که سلام را آورده و ذاتی که سلام را فرستاده معلوم می شود. همچنان معلوم می شود که جبرئیل هنگام پاسخ دادن حضور داشته؛ جواب سلام را بر جبرئیل و پیامبر صلی الله علیه و سلم دو بار گفته است: یک بار به صورت عام و یک بار به گونه خاص، سپس شیطان را که شنیده است از دایره دعا خارج ساخت. گفته اند جبرئیل سلام پروردگار را به واسطه پیامبر صلی الله علیه و سلم به خاطر احترام پیامبر رسانیده است. همچنان وقتی به عائشه رضی الله عنها سلام فرستاده، مستقیما سلام نفرستاده بلکه از طریق پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستاده است. اما مریم

علیها السلام را مستقیما مخاطب قرار داده؛ زیرا او نبی بود، و برخی گفته است: مریم را به خاطری مستقیما مخاطب قرار داد، زیرا شوهر نداشت تا یکجا با وی هنگام مخاطب قرار دادن احترام می شد.[80]

سپس ابن حجر عسقلانی استدلال علما را بر این فضیلت که بیانگر فضیلت ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها بر سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم است تذکر میدهد، بخصوص افضلیت خدیجه رضی الله عنها بر ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها زیرا زیرا او بهترین همسران صلی الله علیه و سلم پس از خدیجه رضی الله عنها بود.

ابن حجر می گوید که سهیلی گفته است: ابوبکر بن داود بر این حکایت استدلال می کند که خدیجه

---

(80) فتح الباری، 7 / 106.

از عائشه بهتر بود؛ زیرا جبرئیل برای عائشه رضی الله عنها از جانب خود سلام گفته است، و برای خدیجه از جانب پروردگار سلام گفت.
ابن عربی می پندارد که در افضلیت خدیجه بر عائشه رضی الله عنها اختلافی وجود ندارد و اختلافی را که در این مورد در گذشته بوده، مردود دانسته است، هر چند بنابر آنچه تذکر یافت قول راجح افضلیت خدیجه رضی الله عنها است.
صریح ترین روایتی که در مورد افضلیت خدیجه وارد شده، روایتی است که ابوداود و نسائی از حدیث ابن عباس مرفوعا روایت کرده اند. او گفته است: بهترین زنان بهشت خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد است. این روایت را حاکم صحیح شمرده است.

سبکی کبیر گفته است: عائشه رضی الله عنها فضایل بی شماری دارد، ولی آنچه ما اختیار می کنیم افضلیت فاطمه، سپس خدیجه و پس از آن عائشه رضی الله عنها است. در مورد فضیلت فاطمه رضی الله عنها چنانچه در زندگینامه وی تذکر یافته است، سردار زنان مسلمانان است. سپس سبکی در اخیر گفته است: آنچه ظاهرا معلوم می شود که جمع میان هر دو روایت اولی است و اینکه هیچیک را بر دیگری ترجیح نمیدهیم.

سبکی می پرسد، آیا هیچ کسی گفته است که یکی از همسران پیامبر غیر از خدیجه و عائشه بهتر از فاطمه است؟ سپس می گوید: این حرف آنانی است که گفته شان مورد اعتماد نیست، و اینکه همسران پیامبر به خاطر قرار گرفتن شان به منزله پیامبر در بهشت، از همه اصحاب

پیامبر افضلیت دارند، قولی است مردود، و آن را محمد بن حزم گفته است که ظاهرا قول فاسدی است. سبکی گفته است: همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از خدیجه و عائشه رضی الله عنهما در افضلیت مساوی و برابر اند، آنان بهترین زنان اند؛ زیرا خداوند فرموده است: (**لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاء**).[81]

(81) فتح الباری ، 7/ 106 .

احادیثی که در مورد خدیجه رضی الله عنها روایت شده است

حدیث اول: بخاری از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت نموده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم عمره کردند و ما نیز با ایشان عمره نمودیم. زمانی که به مکه داخل شدند طواف کردند و ما نیز با ایشان طواف نمودیم، سعی میان صفا و مروه کردند، ما نیز با ایشان سعی انجام دادیم، ما پیامبر را در میان می گرفتیم، تا مبادا کسی از مردمان مکه او را هدف قرار دهد از ابن ابی اوفی دوست من پرسید، آیا به کعبه داخل شد؟ گفت: نه، گفت: برای ما آنچه برای خدیجه گفته بود، حکایت کن؟ گفت: برای خدیجه به منزلی از نی

در بهشت بشارت و مژده دهید که در آن اندوه و سر و صدایی نیست.[82]

در روایت دیگری از ابن ابی اوفی رضی الله عنه روایت شده است: آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم خدیجه را به منزلی در بهشت مژده داد؟ گفت: بلی، به منزلی از نی[83] در بهشت بشارت داد که در آن اندوه و سر و صدایی نیست .[84]

---

(82) صحیح البخاری ، کتاب ابواب العمرة، باب متی یحل المعتمر؟ .

(83) قصب در فارسی به معنی نی است. جمهور علما گفته اند: مراد از قصب (نی)، لؤلؤی است که داخل آن خالی باشد. و گفته شده که مراد از آن نی طلایی مرصع با جواهر است. علمای زبان گفته اند: قصب گوهر عبارت از گوهری است که میان خالی آن دراز تر باشد. گفته اند: هر میان خالی را قصب گویند. در تفسیر حدیث روایت شده که منزلی از لؤلؤی میان خالی است. خطابی گفته است :مراد از منزل قصر است.

(84) صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب تزویج النبی صلی الله علیه و سلم خدیجه بنت خویلد؛ و صحیح مسلم، کتاب فضایل الصحابة،

در روایت ابوهریرة رضی الله عنه آمده است: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای رسول الله! این خدیجه است که آمده و با وی ظرفی است که در آن نانخورش یا غذا یا نوشیدنی است. وقتی او نزد تو آمد، بر او از جانب پروردگارش و من سلام بگو، و برایش به منزلی از نی در بهشت بشارت ده که در آن اندوه و سر و صدایی نیست.[85]

در روایت عبد الله بن جعفر بن ابی طالب به سند حسن از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده که گفت: دستور یافته ام که خدیجه را به خانه ای از

باب فضائل خدیجه ام المؤمنین. آنچه روایت شده عبارت مسلم است.

(85) صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب تزویج النبی صلی الله علیه و سلم حدیجه بنت خویلد؛ و صحیح مسلم، کتاب فضایل الصحابة، باب فضایل خدیجه ام المؤمنین.

قصب (نی) در بهشت مژده دهم که در آن اندوه و سر و صدایی نیست.[86]

حدیث دوم: امام احمد از مسروق از عائشه رضی الله عنها روایت نموده که گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم خدیجه را یاد می کرد، او را به بهترین وجه توصیف می نمود. [عائشه] گفت: یک روز رشک بردم و گفتم: چه اندازه بینی سرخک را یاد می کنی، خداوند برایت بهتر از او را داده است. پیامبر گفت: پروردگار بهتر از او را برایم نداده است. زمانی که مردم مرا تکفیر می کردند او برایم ایمان آورد، و زمانی که مردم مرا تکذیب می کردند او مرا تصدیق کرد، با دارایی و مالش با من همدردی کرد، زمانی که مردم مرا محروم ساختند، و خداوند از او به من

---

(86) مسند احمد – مسند اهل البیت – حدیث عبدالله بن جعفری بن ابی طالب، حدیث شماره 1758.

فرزندانی ارزانی داشت زمانی که از فرزندان زنان دیگر مرا محروم ساخت.[87]

در روایت دیگری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم بیشتر خدیجه رضی الله عنها را یاد می کرد. عائشه گفت: گفتم: خداوند به عوض پیره زنی از پیره زنان قریش که دو جانب دهنش سرخ شده، و بسیار قبل وفات کرده است، همسری داد. عائشه گفت: چهره رسول الله صلی الله علیه و سلم تغییر کرد، چنانچه هنگام فرود آمدن وحی تغییر می کرد، همچنانکه در هنگام رعد و برق دگرگون می شد تا دریابد که نشانه رحمت است یا عذاب.[88]

---

(87) مسند احمد – حدیث عائشه رضی الله عنها – 41 / 356 . شعیب الانؤوط در مورد این حدیث گفته است: حدیث صحیح است.

(88) المستدرک، کتاب الادب، باب النهی عن انقضاض النجم، حدیث شماره 7771 .

حدیث سوم : بخاری از علی رضی الله عنه روایت نموده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت: بهترین زنان (بنو اسرائیل) مریم بنت عمران و بهترین زنان (امت اسلامی) خدیجه است.[89]

حدیث چهارم : امام احمد به سند صحیح از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم چهار خط بر روی زمین کشیده و گفت: میدانید این چه است؟ گفتند: خدا و پیامبرش دانا تر اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: بهترین زنان بهشت خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد، آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران اند.[90]

---

(89) صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب قول الله تعالی (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَم)، حدیث شماره 3432.

(90) شعیب الارنؤوط گفته است: اسناد آن صحیح و را ویان آن ثقه اند.

برخی از احادیث ضعیفی که از خدیجه رضی الله عنها و یا در مورد وی روایت شده است

1- ابویعلی در مسندش و طبرانی «المعجم الکبیر» از طریق سهل بن زیاد از ازرق بن قیس از عبدالله بن حارث بن نوفل از خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها روایت نموده که او از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید و گفت: یا رسول الله! فرزندانم از تو کجایند؟ گفت: در بهشت. خدیجه گفت: بدون آنکه عملی انجام داده باشند؟ پیامبر گفت: خداوند می دانست که چه عمل می کنند. خدیجه گفت: فرزندانم از شوهرانم که مشرک بودند کجایند؟ پیامبر گفت: در آتش. خدیجه گفت:

بدون آنکه عملی انجام داده باشند؟ پیامبر گفت: خداوند می دانست که چه عمل می کنند.
هیثمی در «مجمع الزوائد» نگاشته است: این حدیث را طبرانی و ابویعلی روایت کرده اند که راویان سند آن ثقات اند ولی عبدالله بن حارث بن نوفل و ابن بریده خدیجه را ندیده اند.[91]

2- امام احمد از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت: خدیجه در مورد دو پسرش که در جاهلیت وفات کرده بود، پرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: آن دو در آتش اند. [علی] گفت: وقتی چهره خدیجه را اندوهگین دید، گفت: اگر محل هر دو را می دیدم، با آنان دشمنی می داشتم، خدیجه گفت: ای رسول الله،

---

(91) مجمع الزوائد، 7/217.

فرزندانم از تو چگونه اند؟ گفت: در بهشت. [علی] گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: مسلمانان و فرزندان شان در بهشت اند، و مشرکان و فرزندان شان در آتش اند. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم آیه زیر را خواند: **(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُم)**.[92]

شعیب الانؤوط گفته است: "اسنادش به خاطر مجهول بودن محمد بن عثمان، ضعیف است".

ذهبی در «المیزان» گفته است: دانسته نشد در مورد چه کسی در جا های بسیاری معلومات گرفته ام که خبر منکری از او روایت شده است. او سپس سند روایت متذکره را آورده است. ابن جوزی در «جامع

---

(92) مسند احمد .

المسانید» گفته است: چنانچه در «کنزالعمال» آمده: در اسناد آن محمد بن عثمان است که حدیث وی مقبول نیست، و هیچ حدیثی در مورد تعذیب اطفال صحت ندارد.[93]

3- حاکم در «المستدرک» از ابوالیقظان عمران بن عبدالله از ربیعه سعدی روایت نموده که گفت: نزد حذیفه بن الیمان که در مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، آمدم. از وی شنیدم که می گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت: خدیجه بنت خویلد از نخستین زنانی است که به خدا و محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده است.[94]

حدیث متذکره را شیخ البانی ضعیف شمرده و گفته است: حاکم و ذهبی در

---

(93) مسند احمد، 1 / 134.
(94) المستدرک، 3 / 184.

مورد آن سکوت کرده اند، و شاید به خاطر مجهول بودن برخی راویانش باشد، زندگینامه ابو الیقظان را در جمله کنیت ها و اسما نیافته ام، در سند آن سعید بن عجب الانباری است که آن را نیز نشناخته ام.

4- طبرانی در «المعجم الاوسط» از مهاجر بن میمون از فاطمه رضی الله عنها روایت نموده که فاطمه برای پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: مادر ما خدیجه در کجاست؟ گفت: در خانه یی از قصب (نی) که در آن سخن بیهوده و رنجی وجود ندارد. مریم و آسیه زن فرعون. فاطمه گفت: از این نی؟ گفت: نه، بلکه از نی مرصع با جواهر و مروارید و یاقوت.[95]

---

(95) المعجم الاوسط، 1 / 139.

هیثمی در «مجمع الزوائد» گفته است: حدیث متذکره را طبرانی در «المعجم الاوسط» از طریق مهاجر بن میمون از فاطمه روایت نموده است. مهاجر بن میمون را نشناختم، و گمان نمی کنم که او از فاطمه شنیده باشد، والله اعلم، سایر راویان آن ثقه اند.[96]

5- طبرانی «المعجم الکبیر» از سعید بن کثیر روایت نموده که گفت: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که در غار حراء بود، آمد. سپس گفت: این خدیجه است که با حیس (نوعی غذا) آمد. برایش بگو خداوند برایت سلام می گوید. وقتی خدیجه آمد، پیامبر برایش گفت: جبرئیل از آمدن تو و غذایی که با تو است قبل از آمدنت

(96) مجمع الزوائد، 9 / 223.

برایم خبر داد، و جبرئیل گفت: خداوند برای خدیجه سلام می گوید، خدیجه گفت: ذات الهی سلام است، وسلامتی از جانب اوست و بر جبرئیل نیز سلام باد.

هیثمی در «مجمع الزوائد» نگاشته است: طبرانی آن را روایت کرده و در اسناد آن محمد بن حسن بن زیاده وجود دارد او ضعیف است.[97]

6- طبرانی در «المعجم الاوسط» از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت نموده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای خدیجه از انگور بهشت خورانید.[98]

هیثمی در «مجمع الزوائد» نگاشته است: حدیث متذکره را طبرانی در «المعجم الاوسط» روایت نموده و در

---

(97) مجمع الزوائد، 4 / 197.
(98) المعجم الاوسط ، 6 / 168 .

سند آن کسی است که آن را نشناختم.[99]

7- طبرانی در «المعجم الکبیر» از ابن ابی رواد روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد خدیجه رفت در حالی که او بیمار بود؛ بیماری ای که به اثر آن وفات یافت و برایش گفت: با حالت ناگوار، ای خدیجه از تو چه می بینم؟ و خداوند در ناگواری خیر و سعادت زیادی را می نهد، آیا میدانی که خداوند با تو در بهشت برایم مریم بنت عمران، کلثم خواهر موسی و آسیه همسر فرعون را به همسری داده است. خدیجه گفت: ای رسول الله، خداوند چنان کرده است؟ پیامبر گفت: بلی، خدیجه گفت: با آرزوی آسودگی و فرزندان.[100]

---

(99) مجمع الزوائد، 9 / 225.
(100) المعجم الکبیر، 22 / 451.

هیثمی در «مجمع الزوائد» نگاشته است: طبرانی آن را منقطع الاسناد روایت کرده و در اسناد آن محمد بن حسن بن زباله است که او ضیعف است.[101]

8- امام احمد در مسندش از عفیف الکندی روایت نموده که گفت: تاجری بودم و به حج آمدم. نزد عباس بن عبدالمطلب آمدم تا برخی کالاهای تجارتی را از او خریداری کنم؛ زیرا او تاجر بود، سوگند به خدا من نزد او در منی بودم که مردی در نزدیکی وی از خیمه ای برآمد، به سوی آفتاب دید و وقتی آن را دید زوال کرد، ایستاد و نماز ادا کرد. گفت: سپس زنی از آن خیمه که از آن، آن مرد بر آمده بود، بر آمد. آن زن عقب وی ایستاد و نماز گزارد، سپس نوجوانی از همان خیمه

(101) مجمع الزوائد، 9/218.

برآمده با وی ایستاد و نماز گزارد، گفت: برای عباس گفتم: عباس، این کی است؟ گفت: این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب برادر زاده ام است. گفت: گفتم: این زن کیست؟ گفت: این همسرش خدیجه بنت خویلد است، گفت: گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب پسر کاکایش است. گفت: گفتم: او چه می کند؟ گفت: نماز می گزارد و گمان دارد که او پیامبر است و کسی غیر از همسرش و این نوجوان پسر کاکایش از او پیروی نکرده است، و او گمان می کند که خزاین کسری و قیصر به رویش باز می شود. گفت: عفیف که پسر کاکای اشعث بن قیس می گوید. - او پس از آن اسلام آورد و اسلامش را نیکو ساخت - اگر در آن روز خداوند اسلام را نصیب

من می کرد، سومین نفر با علی بن ابی طالب رضی الله عنه می بودم.[102]
شعیب الارنؤوط گفته است: اسناد حدیث متذکره جدا ضعیف است.

9- امام احمد در مسندش از عائشه رضی الله عنها روایت نموده که خدیجه رضی الله عنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد ورقه بن نوفل پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: او را در خواب دیدم در حالی که لباس سفید پوشیده بود و می پندارم اگر از اهل دوزخ می بود لباس سفید بر وی نمی بود.
شعیب الارنؤوط گفته است: اسناد این حدیث ضعیف است، زیرا در سند آن ابن لهیعه که خود ضعیف است، می باشد.

---

(102) مسند احمد – مسند بنی هاشم – حدیث عباس بن عبدالمطلب، حدیث شماره 1787.

فهرست مراجع

1- بذل النصح و الشفقة للتعريف بصحبة السيد ورقة، تأليف امام برهان الدين بقاعى شافعى، تحيقيق: د. محمد نبيل طريفى، چاپ دار الفكر العربى، بيروت .
2- السيرة النبوية فى ضوء المصادر الأصلية، تأليف دكتور مهدى رزق الله احمد، چاپ دار امام الدعوة، رياض، چاپ دوم .
3- ما شاع و لم يثبت فى السيرة النبوية، تأليف محمد بن عبدالله العوشن، چاپ دار طيبة، رياض، چاپ اول.
4- فى رحاب اهل البيت عليهم السلام، تأليف محمد حسين فضل الله، تهيه:

سلیم حسنی، چاپ کتابخانه فقیه، کویت، چاپ سوم، 1998 م .
5- السیرة النبویة الصحیحة، تألیف دکتور اکرم ضیاء عمری، چاپ کتابخانه علوم و حکم، مدینه منوره، چاپ ششم، 1994 م .
6- فقه السیرة، تألیف شیخ محمد غزالی، تخریج احادیث: شیخ محمد ناصر الدین البانی، چاپ دار احیاء تراث عربی، بیروت.
7- عمدة القاری، تألیف امام عینی، چاپ دار احیاء تراث عربی، بیروت .
8- فتح الباری شرح صحیح البخاری، تألیف احمد بن علی بن حجر عسقلانی، چاپ دار المعرفة، بیروت، 1379 م .
9- الاستیعاب، تألیف ابن عبدالبر، تحقیق: علی محمد بجاوی، چاپ دار الجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 هـ .

10- سیر أعلام النبلاء، تألیف ذهبی، تحقیق و تخریج و تعلیق: شعب الارناؤوط، چاپ موسسة الرسالة، بیروت، چاپ نهم، 1413 هـ .- 1993 م .
11- الطبقات الکبری، تألیف ابن سعد، چاپ دار صادر، بیروت.
12- أنساب الأشراف، تألیف بلاذری، تحقیق: دکتور سهیل زکار و دکتور ریاض زرکلی، چاپ دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، 1996 م .
13- سنن النسائی، تألیف احمد بن شعیب ابوعبدالرحمن نسائی، تحقیق: عبدالفتاح ابوغدة، چاپ اداره مطبوعات اسلامی، حلب، چاپ دوم، 1406 – 1986.
14- السیرة النبویة، تألیف ابن هشام حمیری، تحقیق: محمد محی الدین، چاپ کتابخانه محمد علی صبیح، مصر، چاپ سال 1963 م .

15- المعجم الكبير، تأليف حافظ ابوسليمان طبرانی، تحقيق و تخريج: حمدی عبد المجيد السلفی، چاپ دار احياء تراث عربی، بيروت، چاپ دوم .
16- البحر الزخار، تأليف حافظ ابو بكر احمد البزار، تحقيق: دكتور محفوظ الرحمن زين الله، چاپ مؤسسه علوم قرآن، كتابخانه علوم و حكم، بيروت، 1409 هـ .
17- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تأليف حافظ نورالدين علی هيثمی، نگارش ابن حجر و عراقی، چاپ دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان، چاپ سال 1988م .
18- دلائل النبوة، تأليف بيهقی، تخريج احاديث: دكتور عبدالمعطی قلعجی، چاپ دار الكتب العلمية، چاپ اول، 1408 هـ .

19- تاریخ بغداد، تألیف خطیب بغدادی، پژوهش و تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت – لبنان، چاپ اول، 1997 م .
20- معجم ابن الاعرابی، تألیف احمد بن محمد بن الاعرابی، تحقیق: عبد المحسن حسینی، چاپ دار ابن جوزی، چاپ اول، 1418 هـ .
21- السلسلة الصحیحة، تألیف البانی، چاپ کتابخانه معارف، ریاض .
22- الادب المفرد، تألیف امام محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، چاپ دار البشائر الاسلامیة، بیروت، چاپ سوم ، 1989 م .
23- اسد الغابة فی معرفة الصحابة، تألیف عزالدین ابن الاثیر، چاپ دار الکتاب العربی، بیروت – لبنان .

24- ذخائر العقبی، تألیف احمد بن عبد الله طبری، چاپ کتابخانه قدسی، قاهره.
25- تهذیب التهذیب، تألیف ابن حجر، چاپ دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت لبنان، چاپ اول، 1404 هـ . – 1984 م .
26- الأنساب، تألیف سمعانی، تعلیق: عبدالله عمر البارودی، چاپ دار الجنان للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت – لبنان ، چاپ اول 1408 هـ . 1988 م .
27- المعجم الأوسط، تألیف طبرانی، تحقیق: بخش تحقیق دار الحرمین، چاپ دار الحرمین للطباعة و النشر و التوزیع، 1415 هـ . 1995 م .
28- تاریخ مدینه دمشق، تألیف ابن عساکر، تحقیق: علی شیری، چاپ دار الفکر للطباعة و النشر و

التوزیع، بیروت –لبنان ، 1415 هـ .
29- مختصر الشمائل المحمدیة، تألیف ابوعیسی محمد بن سورة ترمذی، اختصار و تحقیق: محمد ناصر الدین البانی، چاپ کتابخانه اسلامی، عمان – اردن.
30- المنتخب من ذیل المذیل، تألیف طبری، چاپ مؤسسه علمی للمطبوعات، بیروت –لبنان.
31- الاصابة، تألیف ابن حجر، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد المعوض، چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1415 هـ .